

## میزان مبسوط الید بودن ولی فقیه!

درحاشیه هدیه 230 میلیون یورونی خامنه ای به قم



درآمدهای نفتی هم طی همین سه سال جهش آسا افزایش پیدا کردویه حدود 230 میلیارد دلار رسید. البته کسی-غیر از عناصر وهسته اصلی قدرت- ازاینکه چه برسر این مبالغ نجومی وبادآورده آمده وجه کسانی وجه گونه خزانه را خالی وباصطلاح ملاخور کرده اند، چیزی نمی داند. تنها برهمگان معلوم است که صندوق ذخایر ارزی خالی است وکفگیر به ته دیگ خورده است. تقی روزیه بقیه در صفحه 2

## لشکرکشی علیه مردم،

## برای تامین "امنیت پایدار" رژیم

بقیه در صفحه 3

## اوباما پیش وبعد از انتخابات:

## امید ها وتوهمات!

بقیه در صفحه 4

ح. ریاحی

## رابطه هویت، با ارتباط وکنترل نظارتی

هادی ستار زاده

بقیه در صفحه 6

## خلاصه ای از نقد پال داماتو بر کتاب

## "تغییر جهان بدون تسخیر قدرت" اثر جان هالووی

بقیه در صفحه 7

صادق افروز

## اهداف موافقتنامه امنیتی آمریکا و عراق و

## آینده کشورهای خاورمیانه به ویژه ایران

بقیه در صفحه 14

یونس پارسابناب

## تغییر "هوشمندانه" و بعد از صدام!



صدام به خواب هم نمی دید که روزی گورش به زیارتگاه مردم بی خبری تبدیل شود که...

انتخابات آمریکا و پیروزی اوباما فعالیتها به کار گرفته شده تا بلایی که تجاوز به عراق و اشغال بر سر مردم این کشور آورده به دست فراموشی سپرده شود، و حتی بدتر از این در خدمت دامن زدن به جنگ دیگری هم به کار گرفته میشود.....

آمار سازمان های بین المللی از فقر گسترده مردم عراق خبر میدهد بطوریکه اکنون مردم عراق، از این نظر در موقعیتی بدتر از فقیرترین کشورهای آفریقایی قرار گرفته اند.....

بقیه در صفحه 12

برگرفته از : سایت روشنگری

## کانون نویسندگان ایران اعلام کرد:

## ۱۳ آذر، روز مبارزه با سانسور

بقیه در صفحه 16

گزید هانی از نوشته دکتر عزت مصلی نژاد تحت عنوان:

## نگاهی به کتاب شعر عیدی نعمتی

در معرفی کتاب شعر عیدی نعمتی به نام:

"چقدر سوراخ روی این دیوار است"

بقیه در صفحه 11

## \* دیدگاه \*

## آیا مردان می توانند متحد فمینیسم باشند؟

نویسنده: نیگات گاندی-برگردان: نریمان رحیمی- بقیه در صفحه 15

## دستگیری 14 هزار کارگر افغانی در تهران

فرمانده انتظامی تهران بزرگ با رد اظهارات مدیر کل اتباع خارجی وزارت کار و امور اجتماعی از دستگیری 14 هزار و 700 تبعه افغانی طی هفت ماه گذشته خبر داد. بقیه در صفحه 16

## درحاشیه هدیه 230 میلیون یورونی خامنه ای به قم میزان مبسوط الید بودن ولی فقیه!

تقی روزبه

یکی از دعاها و خواست های مؤمنین بهنگام رازونیا، داشتن حکمران مبسوط الیداست (چیزی هم چون درخواست طناب دار برای گردن خود). به زبان امروزی می توان آنرا میزان اقتدار و توانمندی حاکمان تعریف کرد. قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز بر همین اساس تا آنجا که جا داشته و از کله خیرگان دست چین شده خمینی می توانسته به تراود، لباس فراخ و مناسب قانونی برای مبسوط الید بودن ولی فقیه فراهم ساخته است. گرچه امروزه مثلا کسانی چون منتظری با مشاهده هیولانی که خود درگشودن دربطری آن سهیم بوده اند می گویند منظورمان از ولایت مطلقه و اختیارات نیمه خدائی اش، آن نبود که اکنون برسروشتمان چنگ انداخته و از باب نمونه سال هاست که خود وی را زندانی خانه اش ساخته است.

تاریخ همواره به ما می گوید نردبان قدرت جاده دوطرفه نیست. وقتی کسی از نردبان قدرت بالا رفت، آنرا در هم می شکند و باین ترتیب قدرت قانون تبدیل می شود به قانون قدرت! \*1 قدرت ازدوش ما بالامی رود و سپس آن را تبدیل به پانزاد ثابت خود می کند و اگر بخواهیم اندکی فشار آنرا جابجا و تعدیل کنیم، لگدمحکم بر سرمان کوبیده می شود که مبادا چنین هوسا را به خود راه دهیم. برای آنکه معنای مبسوط الید بودن را قدری بهتر لمس کنیم بهتر است به این خیر توجه کنیم:

محمود احمدی نژاد در سفر به قم حامل یک خبر و هدیه فوق تصور برای اهالی آنجا و قبل از همه برای آیات عظام بود: هدیه 230 میلیون یورونی رهبری به آنها! آری 230 میلیون یورو پولی که بنا به ادعای احمدی نژاد قرار شده صرف یک پروژه باصطلاح ملی یعنی حل مشکل آب رسانی این شهر بشود (نقل به معنا) \*2.

من بادیدن این رقم نجومی و غیر قابل تصوراتدا آن را چند بار خواندم و پیش خود گفتم مبادا دارم اشتباهی می خوانم و مثلا صد را هزار و هزار را میلیون می بینم! ولی هر چه دقت کردم دیدم نه خیر! چشمان از حلقه درآمده ام اشتباه نمی کند. گفتم شاید غلط تایپی است، گشتی در لابلای اخبار زدیم دیدم غلطی هم در کار نیست و تصحیحی هم حول آن صورت نگرفته است و احمدی نژاد هم که امتیاز ابلاغ این رشوه تاریخی برای ترمیم رابطه نه چندان حسنه خود با روحانیت نصیبش شده، بیهوده از طریحی در ابعاد ملی سخن به میان نیاورده است. البته تا این زمان پیش خود فکرمی کردم به قدر کافی به معنای مبسوط الید بودن واقف هستم. اما از شما چه پنهان پس از مشاهده این رقم فهمیدم که چقدر خوشبین بوده ام. البته این گونه از کیسه خلیفه بخشیدن ها را بکرات از سوی سلاطین و حاکمان تاریخ خودمان و از همین بیت رهبری و یا دیگر کشورهای مشابه خودمان، از ملوک فهدا تا سلاطین مطلق العنان این یا آن کشور استبداد زده بارها شنیده و خوانده و بدان عادت کرده بودیم، ولی هیچ وقت رقمی تا این اندازه درشت و نجومی را که دولت های بسیاری و از جمله خود دولت جمهوری اسلامی برای رفع و رجوع کمبودهای خود در جستجو و آرزوی دست یابی به آن هستند و برای گرفتن وام هائی حتا یک دهم و یا یک صدم آن کاسه گدائی به سراغ این یا آن صندوق و بانک جهانی دراز می کنند، ندیده بودیم. پیش خود فکر کردم اگر خامنه ای روی گنج قانون هم خوابیده باشد، قادر به حاتم بخشی هائی در این حد و اندازه نخواهد بود. پس لابد ولی فقیه زاهد و بی آرایش ما روی گنجی که باید به مراتب عظیم تر از گنج قانون باشد خیمه زده است که می تواند یک قلم هدیه صدها ملیونی، آنهم به یوروی ناقابل، تقدیم دوستداران خود بکند. بگذریم از این که دهمی با چنین وسعت نصب هیچ دل داده ای مگر شهرام القراء اسلام و روحانیت منزل گزیده در آن و جلب رضایت وی نمی توانست سبب شود. هرگز زلزله زدن، سیل دیدگان و گرسنگان و جنگ زدگان و بیماران و... همانطور که تاکنون هم چنین بوده است، حتا در شرایطی که عزای ملی اعلام میشود، یکصدم این مبلغ و این نوع حاتم بخشی ها از سوی بیت رهبری را تجربه نکرده اند.

در اینجا مسأله مورد توجه ما، نشان دادن ابعاد استثنائی و نجومی این هدیه و حجم گنجینه خارج از حساب و کتابی است که در اختیار و تحت کنترل بیت رهبری است. درکش و قوس ابهت این رقم و در پی سرمنشا این چشمه جوشان الهی بودم که گوشه هائی از حکمت حمایت بی قید و شرط خامنه ای از احمدی نژاد بر این روشن تر شد:

میدانیم که احمدی نژاد را با وعده آوردن پول نفت بر سر سفره مردم وارد کارزار انتخاباتی کردند و به مسند ریاست قوه مجریه نشاناند. از قضا درآمدهای نفتی هم طی همین سه سال جهش آسا افزایش پیدا کرد و به حدود 230 میلیارد دلار رسید. البته کسی-غیر از عناصر و هسته اصلی قدرت-

از اینکه چه بر سر این مبالغ نجومی و یاد آورده آمده و چه کسانی و چه گونه خزانه را خالی و باصطلاح ملاخور کرده اند، چیزی نمی داند. تنها بر همگان معلوم است که صندوق ذخایر ارزی خالی است و کفگیر به ته دیگ خورده است. در هر حال به لحاظ رعایت صوری ضوابط و قواعد مملکت داری لازم آمده که پاسخی هر چند آبیکی توسط نهادهای قانونی و "پاسخ گو" به سوال "چه شده و به کجا برده شده" داده شود. آتش انفور شورشگشته که مجلس دست پخت نظام و شورای نگهبان که قانونا مسنولیت نظارت و پاسخ گویی به چگونگی مصرف این ذخایر عظیم را به عهده دارد، با اعتراض به نحوه مصرف یک جانبه و بدون حساب و کتاب ذخایر موجود، به فکر تحقیق و تفحص از حساب ذخایر ارزی و نیز مسافرت های استثنائی احمدی نژاد و وعده و وعیدهای بی درو بیگرا و افتاده است (تحقیق و تفحصی که البته نتیجه اش از قبل روشن است).

بچاره احمدی نژاد! او چگونه و با چه جرتی می تواند میزان واقعی مبالغی را که زیر میز می به بیت رهبری حواله کرده است فاش کند! گرچه درشتی ارقام حواله شده نحوه پنهان کردن را مشکل کرده است، اما بعد است راه دیگری بجز همان شیوه متداول، یعنی استتار کردن اسامی و ارقام در پشت عناوین و تیصره های سری و غیر قابل توضیح، وجود داشته باشد.

و اما دومین نکته:

بارها خوانده ایم و یا این سوال را شنیده ایم که برآستی دلیل واقعی وقایع کننده حمایت بی سابقه خامنه ای از احمدی نژاد که بنظر میرسد در بسیاری موارد با منافع عمومی (و نه الزاما باندی) نظام و جایگاه رهبری به مقابله شاقول نظام هم خوانائی ندارد، چیست؟ آخرین نمونه از این گونه حمایت ها را در دفاع آشکار او از ادامه ریاست جمهوری احمدی نژاد برای دوره دوم، و نیز تهدید انتقاد کنندگان دولت از عواقب ختم خدا و اعلام این مکاشفه پیامبرانه که خداوند نیز از انتقاد به دولت کشاده دستانه دست نمی آید و هشدار به رقبا که مواظب سخنان خود علیه دولت باشند، شاهد بودیم. آنهم در شرایطی که تمامی وعده و برنامه دولت شکست خورده و جز افزایش نارضایتی در میان مردم و نیز در درون حاکمیت و از جمله روحانیت و دیگر جناحهای سیاسی و یا تشدید تنش ها و فشارهای جهانی در کنار حدت یافتن تضادهای باندهای درونی و تضعیف انسجام حاکمیت، حاصلی نداشته است.

بادیدن رقم نجومی فوق که لابد تنها بخش کوچکی از مال و منال رهبری و از ذخایر انبار شده و تحت کنترل او و بیت او را به نمایش می گذارد، شستم خبردار شد و توانستم برای سوال بالا دلیل کمابیش قانع کننده ای بیابم: برآستی چه کسی بهتر از احمدی نژاد که سایر باندهای رقیب، مجلس و یا حتا بانک مرکزی را جزو نامحرمان نسبت به میزان و چگونگی مصرف ذخایر ارزی اعلام داشته می تواند این گونه کشاده دستانه دست رهبر مادام العمر را در تصرف ذخایر ارزی بازیگذارد؟ در زمان شاه نیز البته با بالا کشیدن خارج از حساب و کتاب بخشی از درآمدهای نفتی توسط دربار مواجه بودیم و اساسا قراردادان شرکت نفت در بیرون از کلبینه و نصب مدیریت آن با نظر مستقیم شاه، از جمله تمهیدات لازم برای این منظور بود. ولی چنانکه مشهود است ابعاد رشوه دادن ها و حاتم بخشی ها در نظام سلطنت ولی فقیه، گوی سبقت را از همگان خویش برده است.

بی شک درج چنین رقمی در مطبوعات از دید هیچ کارگزار جاجوش کرده در نهاد خبرگان یا تشخیص مصلحت و یا مجلس شورای اسلامی و یا هر کجای دیگر مخفی نمانده است. اما چه کسی جرئت طرح این پرسش را دارد که ولی فقیه بدون آنکه پاسخی گویی کسی باشد، این ارقام کلان را از کجا آورده است که این چنین می تواند به دادن رشوه های عظیم و باصطلاح ایمان بر باد ده مبادرت کند؟ آن مجلس پر مفرق و مطلقا ول معطل خبرگان با آن یو بیضاء و آن رنیس و معاوتانش و کمیسیون ها و بودجه هایش که جملگی به عنوان نظارت بر عملکرد رهبری سرپانگه داشته شده اند، فقط برای سرکار گذاشتن ملت ساخته و پرداخته شده است. گفتیم که اختصاص آن رشوه عظیم به شهر قم بی حکمت نیست و بآن نه فقط می توان نقبی به دل روحانیت عظیم الشان زد، بلکه از قبل آن می توان نهادهائی هم چون مجلس خبرگان و ناظر بر عملکرد رهبری ارام تر و بی آزارتر کرد، و یا خیالی آسوده تر به چابیدن خزانه نفتی و غیر نفتی ادامه داد و مادام العمر بودن ولایت خود را بیمه کرد و از دهای دست آموزی هم چون احمدی نژاد را چهار سال دیگر به حراست از این گنج یاد آورده برگماشت. دعا کنیم که خداوند هم چنان بر مبسوط الید بودن رهبر بیفزاید!

2008-08-23-13-11-78

\*1- نمونه برجسته ای از این پدیده را می توان این روزها در تصویب اجازه شرکت سرداران و فرماندهان نظامی بعنوان کاندید در انتخابات ریاست

بقیه در صفحه 9

## لشکرکشی علیه مردم برای تامین "امنیت پایدار" رژیم

\*فرمانده بسیج از استقرار نیروهایش در محلات و پایگاهها و شروع گشت های خیابانی در سراسر کشور از آخرین روز هفته موسوم به "هفته بسیج" خبر داده و گفته است: "گشت‌های بسیج در محله‌ها و کوی و برزن با حضور خود فضا را به گونه‌ای فراهم می‌کنند که اتفاقی نیفتد..."

آنک قصابانند

بر گذرگاهها

مستقر

با کنده و ساطوری خون آلود

روزگار غریبی است نازنین!

و تبسم را بر لبها جراحی می‌کنند

و ترانه را

بر دهان.....

روشنگری: دیگر نه انکار می‌کنند نه در حاشیه می‌گویند و نه نیازی دارند که به آهستگی و به تدریج موضوع را جا بیاندازند. روز روشن در کنفرانس مطبوعاتی به صورت آشکار و صریح و بی هیچ ابهامی بازگشت به دوره وضعیت فوق العاده را مورد تاکید قرار می‌دهند. لایه اعدام های دسته جمعی خیابانی و جریان بگیر و ببندهای مرتبط با طرح "ارتقای امنیت اجتماعی" در کنار طرح های ضربتی دوره به دوره نیروهای انتظامی و امنیتی رژیم افاقه نکرده و نتوانسته است امنیت رژیم را تامین کند که این بار فرمانده بسیج از استقرار گشت های خیابانی این اوباش حکومتی در "محلات" سراسر کشور" از آخرین روز هفته موسوم به "هفته بسیج" خبر داده است.

درست مثل سال های آغاز انقلاب و جنگ که بسیجی ها بر سر هر محله ای به جاسوسی و تفتیش عقاید و سرکوب منتقدان و بگیر و ببند و آزار زنا و جوانان و امر و نهی مشغول بودند، و ماشین های گشت فضای رعب و وحشت در محلات شهرها ایجاد کرده بودند، می خواهند به همان روش ها برگردند. فرمانده بسیج در کنفرانس مطبوعاتی اش گفته است که طرح استقرار در محلات و پایگاهها سراسری و "پایدار" است. حسین طائب به هدف از استقرار نیروهای سرکوبگر بسیجی در محلات نیز به طرز آشکاری اشاره کرده و گفته است: "گشت‌های بسیج در محله‌ها و کوی و برزن با حضور خود فضا را به گونه‌ای فراهم می‌کنند که اتفاقی نیفتد..."

به عبارت دیگر رژیم نیروی ارباب خود را به نام "امنیت پایدار" به خیابان ها می فرستد تا در برابر مردم به نمایش قدرت دست بزنند و نگذارد "اتفاقی" بیافتد. کل فلسفه نمایش علنی و "پایدار" ارباب توسط بسیجی ها همین است که نگذارند "اتفاقی" بیافتد. و وقوع "اتفاق" های ناخواسته برای رژیم البته که اکنون بیش از هر زمان دیگر به هیچ وجه دور از انتظار نیست.

اولا محاصره اقتصادی لحظه به لحظه عوارض خود را آشکارتر می‌کند و حضور اوباما و دمکرات ها در کاخ سفید اگر حتی نقداً به معنی حمله نظامی به ایران نباشد، به معنی تدابیر بیشتر برای تشدید تحریم اقتصادی در عین کاستن از شکاف های موجود بین گروه پنج باضافه یک از طریق بازسازی پل های تخریب شده ناشی از زیاده روی های جنون آمیز دارودسته بوش و تجدید بنای این روابط بین اعضای گروه مژبور است. چنین سیاستی دایره ماتور و بازی رژیم بر تضادهای درونی اعضای این گروه و بهره برداری از روسیه و چین به عنوان وزنه خنثی کردن فشارهای مضاعف ناشی از تحریم را محدود می‌کند. بنابراین این دوره تشدید بی سابقه فشارهای متمرکز سیاسی بر رژیم و فشارهای شدید اقتصادی بر مردم ایران، این گروگان های بی گناه رژیم در راه است.

ثانیا: عملی که بویژه در یک سال اخیر دست رژیم را باز گذاشته بود که بتواند به عریه کثی های خود علیرغم تحریم ها ادامه دهد قیمت نجومی نفت بود که امکان می داد کمبودهای بازارهای داخلی را بسرعت با واردات انبوه با قیمت گران تر پوشش دهد و از این طریق جلوی انفجار نارضایتی های داخلی و احتکار و قحطی عمومی را بگیرد. با ورود اقتصاد غرب که تاکنون موتور محرک اقتصاد جهان و عمده ترین مصرف کننده نفت جهان بوده به دوره رکودی که همه قرانن و شواهد بر عمیق و شدید و کم سابقه بودن آن حکایت دارند، قیمت نفت بشدت سقوط کرده است. همین مقامات رژیم اوایل ماه جاری زمانی که قیمت نفت به حدود 60 دلار سقوط کرده بود هشدار دادند که ادامه سقوط قیمت نفت و رسیدن آن به زیر 55 دلار در هر بشکه "عوارض سنگین" برای اقتصاد نفتی کشور خواهد داشت. امروز که این یادداشت تنظیم می شود قیمت سبد نفتی اوپک که نفت ایران را نیز شامل می شود به زیر 48 دلار در هر بشکه رسیده است. کاهش سقف تولید اوپک که در اجلاس ضربتی اخیر آن به تصویب رسید نتوانست جلوی ادامه سقوط قیمت نفت را بگیرد. با سقوط قیمت نفت امکانات مالی رژیم برای مقابله با تحریم ها کاهش یافته است.

ثالثا: کاهش امکانات مالی رژیم در نتیجه سقوط شتابان قیمت نفت در متن فروپاشی زیرساختی اقتصاد کشور و ناتوانی در بازسازی آن که فقدان یک رابطه عادی با مراکز اصلی صدور تکنولوژی و دانش مدرن در سه دهه اخیر، یا به عبارت دیگر تحریم ها یکی از دلایل مهم آن است، رژیم را به صرافت جستجوی سریع منابع جایگزین دلارهای نفتی انداخت. اخذ مالیات از بازار که با شورش تقریبا یک پارچه بازار و عقب نشینی سراسیمه رژیم رویرو شد، بلافاصله خاصیت "زمین سخت" را در تامین مالی رژیم روشن کرد و در نتیجه "زمین نرم" یعنی غارت بیشتر اکثریت تهیدستان کشور از طریق تسریع در اجرای نسخه رسوای ننولیرال حذف بارانه ها را در برابرش گذاشت. فلسفه این رویکرد روشن است: اگر پول نفت با سقوط قیمت نفت حالا فقط برای پر کردن شکم نظامیان و پاسداران و تحقیقات نظامی و طراحی موشک های جدید در کارگاههای زیر زمینی و پرداخت خرج روزانه ماشین عظیم سرکوب رژیم و بر سر پا ماندن بروکراسی انگل و فاسد دولتی کفایت می کند و اگر این درآمد به روایت رسمی دولت "مهرورز" حتی آنقدر نیست که بتواند مانع انحلال مدارس روستایی و تعطیلی مدارس شهری و اخراج معلمان و تبدیل کلاس های درس به کلاس های چهل نفره در تهران شود، و همچنین وضع چنان است که خدمات زیربنایی بهداشتی برای اکثریت شهروندان به خاطر کسر بودجه بخش بهداشت به یک سراب تبدیل شده است و اگر از "بازاریان محترم" حتی در حد "3 درصد" هم نمی توان برای جبران گوشه ای از این کمبودها مالیات گرفت و بازار شورش می کند، پس چه راهی باقی می ماند جز این که آب و برق و گاز را به قیمت خون پدر مردم فقیر به آنها فروخت؟ و هزینه های خدمات مصرفی اساسی را چندین برابر کرد؟ و در کشوری که بر دریای نفت و گاز تکیه زده، قیمت بنزین را به لیتری

1300 تومان رساند؟

و آیا می شود، بیکاران، فقرا و محرومان و حاشیه نشینان به کنار، دستمزد اکثریت شاغلین هم بسختی اولیه ترین مخارج ضروری زندگی آنها را تامین می کند، چنین بلایی بر سرشان آورد و انتظار شورش و انفجارهای خودانگیخته و "اتفاق" های غیرقابل پیش بینی نداشت؟ مجموعه این عوامل است که زمین زیر پای رژیم را بیش از پیش به لرزه درآورده و وحشت از بروز "اتفاق" های ناخواسته را چنان به جانش ریخته است که از هم اکنون برای زهر چشم گرفتن از مردم به استقرار نیروهای ضد شورش در محلات و گشت زنی های دائمی و شبانه رو آورده است. آنها که خود بر مسند قدرتند از سر عقل حکومتی فهمیده اند که بویژه اکنون بر روی چه بشکه انفجاری نشسته اند. آنها پی برده اند که "امنیت پایدار" ندارند و شدیدا از سوی مردم تهدید می شوند و هر لحظه ممکن است برایشان "اتفاق" ناگواری رخ دهد و بنابراین این برای مقابله با این "اتفاق" به لشکرکشی "پایدار" علیه مردم و استقرار در محلات و گشت زنی های دائم رو آورده اند. 25 آبان 1387

## ماموران پلیس به همراه دو هزار و 600 دستگاه

خودرو برای کنترل شهروندان پایتخت در تهران مستقر شدند

ایسنا:فرمانده انتظامی تهران بزرگ گفت: ماموران پلیس به همراه دو هزار و 600 دستگاه خودرو امروز در 55 نقطه پایتخت مستقر شدند. وی گفت: ماموریت پلیس‌های مستقر در نقاط از پیش تعیین شده پایتخت، گسترش نیرو برای کنترل در سطح شهر است.

وی با اشاره به این که طبق هماهنگی‌های انجام شده نزدیک به 90 ایستگاه آتش نشانی به همراه 40 دستگاه خودرو آتش نشانی برای انجام ماموریت آماده هستند، گفت: طی سه روز گذشته با فراخوانی انجام شده نیروی انسانی مورد نیاز از فرماندهی انتظامی استان‌های تهران، کرج و مازندران برای حضور در این رزمایش فراخوانده شدند.

وی اظهار کرد: در سه روز اول رزمایش امنیت و آرامش، آموزش‌های مورد نظر پلیس توسط روسای کلانتری‌ها در مساجد و مدارس و صنوف مختلف ارائه شد.

فرمانده انتظامی تهران بزرگ در پاسخ به این سوال که پلیس در رابطه با ترافیکی که به دلیل برگزاری این رزمایش به وجود آمده چگونه پاسخگو خواهد بود، گفت: از شب گذشته تا هم اکنون محدودیت ترافیکی در تهران اعمال شده که این موضوع نمی‌تواند در صبح امروز موجب ترافیک شده باشد زیرا تا صبح کسی در خیابان‌ها نبوده است.

وی درباره انتقال کلانتری‌ها به مقرهای یذکی نیز گفت: در طول انجام این رزمایش در سطح شهر هیچ کلانتری تعطیل نخواهد بود و تنها با اعلام وضعیت، کلانتری‌ها به مقرهای یذکی منتقل خواهند شد. 23 آبان 1387

## اوباما پیش و بعد از انتخابات:

### امید ها و توهمات!

ح. ریاحی

روز پنجم نوامبر ساعت پنج و پنج دقیقه بوقت اروپا خبر پیروزی باراک اوباما اعلان شد و صد ها هزار نفر جمعیتی که در گرانت پارک شیکاگو و اطراف آن منتظر بودند، پس از شنیدن خبر با فریادهای " آری، ما میتوانیم" به رقص و پایکوبی پرداختند. رانندگان با خاموش روشن کردن چراغها و زدن بوق و مردم آمریکا هرکجا که بودند، بخصوص سیاه پوستان، باهیجانی زاید الوصف این رویداد را جشن گرفتند. در این روزنه تنها روزنامه های پرتیراژی چون " نیویورک تایمز" و " واشنگتن پست" بلکه حتی روزنامه های محلی و در واقع هر آنچه عکسی از باراک اوباما بر خود داشت نایاب شد. از سال 1908 به این سورقم شرکت کننده در انتخابات تا به این حد بالا نبوده است. نگاه کوتاهی به آمار و سن شرکت کنندگان برجستگی این رویداد را بوضوح نشان می دهد: سنین بین هیجده تا بیست و چهار 66 درصد به اوباما و 32 درصد به مک کین، سنین بین بیست و پنج تا بیست و نه 66 درصد به اوباما و 32 درصد به مک کین، سفید پوستان شرکت کننده 43 درصد به اوباما و 55 درصد به مک کین و سرانجام سیاه پوستان شرکت کننده در انتخابات 95 درصد به اوباما و 4 درصد به مک کین رای دادند. ( 1 ) دونکته در این آمار جلب توجه می کند، یکی شرکت وسیع جوانان که با برنامه ی فاجعه بارهشت ساله اقتصاد جرج بوش شدیداً نگران آینده و خویشتند و دیگری شرکت بسیار بالای سیاه پوستان بنفع باراک اوباما، سیاه پوستان که قرن هاست از تبعیضات گوناگون رنج می برند. این، البته، نه فقط جوانان و سیاه پوستان بودند که به اوباما رای دادند بلکه بسیاری از طرفداران سنتی جمهوریخواهان نیز با احساس نیاز به تغییر ویم از آنکه چنین وضعیتی چهار سال دیگر خواهد ادامه پیدا کند، اوباما را انتخاب کردند.

اوباما یا بقول طرفداران او " کندی سیاه پوست جدید" و بقول برخی از مخالفینش " سوسیالیست و روبین هود سیاه پوست " بدون گرفتن کمک دولتی برای کارزار مبارزاتیش و فقط با کمک هایی که طرفدارانش جمیع آوری کردند، پرخرج ترین کارزار انتخاباتی در تاریخ آمریکا را رقم زد. راستی این استقبال بی نظیر از کجا مایه میگرفت؟

اوباما در زندگی نامه خود می گوید: " ترس فلج کننده از بهیج هیچ جا تعلق نداشتن و اگر سر بریزنمی انداختم، خود را [ از دیگران ] مخفی نمی کردم و یا تظاهر نمی کردم، همیشه غریبه بودن و دانما تحت داوری سفید پوست و سیاه پوست قرار داشتن.... هویت من بارنگ پوستم شروع میشود ولی به آنجا ختم نمی شود." او در انتخابات حزبی دمکرات ها در اواخر ماه بولی 2004 بعنوان سخنران اصلی در ایالت بستن تلاش کرده بود گامی فراتر از نگاه کردن از پشت عینک نژادی یا حزبی را بنمایش بگذارد و توجه را به شهروند آمریکا بودن یا به بیان دیگر ملت واحد بودن جلب کند:

"... آنچه وجود دارد ایالات متحده آمریکا است، نه امریکای لیبرال، محافظه کار، سیاه پوست، سفید پوست، لاتینی یا آسیایی. پیشگویان سیاسی کشور ما را به ایالت های قرمز و آبی تقسیم می کنند ولی برای این ها هم خبر تازه ام اینست که ما در ایالت های آبی رنگ هم از خدا می ترسیم و در ایالت های قرمز نیز نمی خواهیم ماموران اف بی ای در قفسه های کتاب هایمان سرک بکشند."

اوباما در تمامی مراحل انتخابات لحظه ای هم دچار عصبیت نشد و بی توجه به توهین و تحقیرهای مخالفین خود از همان آغاز بر مهم ترین مسائل مبتلا به جامعه متمرکز شد و پس از انتخابات در اولین سخنرانی ضمن اشاره به قانون اساسی آمریکا که درونمایه اش: " با مبارزه در خیابان، در دادگاه ها، جنگ داخلی و نافرمانی مدنی " هموار شده بمنظور کم کردن فاصله و بین ایدل ها و واقعیت زمانشان" که یکی از اهداف کارزار انتخاباتی او بوده است، می گوید: " هدف ادامه و راه پیمایی پیشینین برای بوجود آوردن امریکایی عادلانه تر، برابرتر، آزاد تر و پیرو پیمان تراست." پس از این کارزار انتخاباتی و سخنوری ماهرانه، اما، باید دید اوباما بر زمین سخت واقعیات جامعه آمریکا چه میتواند انجام دهد و برنامه اش تا چه درجه ای به واقعیات جهان امروز انطباق دارد. او وارث جامعه ای است که در آن:

45 میلیون از مردم آن زیر خط فقر زندگی می کنند. ( 2 ) -

- فقط در ماه اکتبر دو بیست و چهار هزار نفر بیکار شده اند و در این سال ( 2008 ) یک میلیون و دو بیست هزار نفر و طبق آمار رسمی در کل آمریکا ده میلیون نفر بیکارند. ( 3 )

- اقتصاد دانان کسری موازنه و بودجه را در سال آینده هزار میلیارد دلار برآورد کرده اند. ( 4 )

- درصد بیکاری به شش و نیم درصد رسیده که پیش بینی میشود که در سال 2009 به 8 درصد برسد. ( 5 )

- چهل و هفت ملیون نفر از بیمه درمان محرومند. ( 6 )  
- جامعه و آمریکا هم زمان هم بارکود و هم با تورم زدانی رودر روست، آن یک از جمله به تغییرات ساختاری در شیوه استفاده از سرمایه و پول نیاز دارد و این یک به دادن کمک های پولی و وسیع، کاهش نرخ بهره و مالیات های نازل. حل همزمان این دو مساله وظیفه و بس دشواری است. ( 7 )

- جامعه و آمریکا با بحران مالی ای رودر روست که نه تنها هفصد میلیارد دلار کمک اولیه ظاهراً کفاف نمیدهد بلکه اخیراً صحبت از رقم دومی شامل صد میلیارد هم در کار بوده است. ( 8 ) پال کروگن، برنده جایزه نوبل اقتصاد امسال در روزنامه " نیویورک تایمز" خواهان اجرای برنامه اجتماعی " نویدیل " فرانکلین دی روزولت شده است.

- دولت آمریکا با دو جنگ ( عراق و افغانستان ) و برنامه شکست خورده و نئولیبرالی نوحافظه کاران و بی آمد های داخلی و بین المللی آن رودر روست.

اوباما در کتاب خود تحت عنوان " جسارت امید " برای زندگی خود هدفی فراتر از پیروزی دمکراتها در انتخابات یا رسیدن به هدف های سیاسی ی مثبت قائل است: " قضیه از این قرار است که ما چه میتوانیم انجام دهیم تا سیاست و زندگی خود بمثابه شهروند را تغییر دهیم." ( 9 ) آیا برنامه و اوباما سیاست و زندگی شهروند آمریکا را تغییر خواهد داد؟ برای اینکه نتیجه گیریمان شتابزده نباشد، بهتر است نگاهی به برنامه پیشنهادی او داشته باشیم:

طبق برنامه و اوباما ثروتمندان باید بیشتر از فقرا و طبقه و متوسط مالیات بپردازند. طبق این برنامه کسری بودجه و فدرال افزایش پیدا می کند. اوباما مالیات بر درآمد کسانیکه بیش از دو بیست و پنجاه هزار دلار درآمد دارند و هم اکنون سی و پنج درصد مالیات می پردازند را به سی و نه درصد افزایش میدهد. همچنین مالیات بر درآمد های بالاتر از صد میلیون دلار را از 15 درصد به 20 تا 28 درصد افزایش خواهد داد. نود و پنج درصد امریکانیاتی که کمتر از 250 هزار دلار درآمد دارند، مزایای مالیاتی زیر را خواهند داشت: 500 دلار اعتبار مالیاتی به هر کارگروه و همه کسانیکه که کمتر از 150 هزار دلار درآمد دارند و اقلام مصرفی خود را ثبت نمی کنند. چهار هزار دلار برای فرزندانی که به کالج میروند و بازنشستگی که کمتر از 50 هزار دلار درآمد دارند، مالیات بر درآمدی نمی پردازند. در خصوص مالیات بر ملک و زمین که جمهوریخواهان آنرا " مالیات مرگ " نام گذاشته اند، و برای دارایی بالاتر از 5 میلیون دلار 15 درصد تعیین کرده اند، اوباما بر دارایی بالاتر از سه و نیم میلیون دلار 45 درصد مالیات وضع کرده است.

طبق بررسی ی مرکز سیاست گذاری مالیاتی ی آمریکا، برنامه و مک کین بار سنگین تری بردوش خزانه داری آمریکا می گذارد تا برنامه اوباما. البته تعیین دقیق این هزینه بستگی به این دارد که بینیم آیا مزایای مالیاتی جاری تجدید یا کنار گذاشته میشود. اگر امتیازات جاری مالیاتی تجدید شود، برنامه و اوباما در ده سال آینده هفصد بیلیون دلار به خزانه وارد می کند و برنامه و مک کین 600 بیلیون دلار هزینه بوجود می آورد. اما اگر قانونگذاران این مزایا را پایان یافته اعلان کنند، برنامه و اوباما دو هفت دهم ترلیون دلار و برنامه مک کین سه و هفت دهم ترلیون دلار هزینه به خزانه داری تحمیل می کند. ( 10 )

در مجموع پیروزی اوباما در راستای بهبود وضع طبقه و متوسط و محروم جامعه تحول اصلاح طلبانه موثری است. اما توهن بس عظیمی خواهد بود اگر تصور شود که همین برنامه هم بهمین صورت و بدون مانع و رادعی به پیش رود. از همین رو بود که اوباما در پایان سخنرانی خود به دشواری راه اشاره کرد و پیشرفت کار را به طول ریاست جمهوری خود گسترش داد! و در مصاحبه و مطبوعاتی از اینکه بگوید مالیات قشر ثروتمند بالای جامعه را بزودی افزایش میدهد، خودداری کرد و در عین حال که قبلاً قول تخفیف مالیاتی برای نود و پنج درصد خانواده های کارگری را داده بود، گفت که این تخفیف باید بمثابه بخشی از انگیزه و مالی نگریسته شود، ( شبیه تزیق 700 میلیارد دلار به بانک های ورشکسته ) در صورتیکه قبلاً برای هر نوع انگیزه و مالی جنبیه فرعی قائل شده بود! وقتی مخبری از او پرسید که آیا برنامه اش عملی است، پاسخ داد: " عملی است بشرطی که جانبداری و سیاست را کنار بگذاریم." انهم در امریکایی که گاه قدرت لویی های مختلف مالی و بین المللی از قدرت رئیس جمهور هم فراتر می رود!!



توهم بس عظیمی است که فکرنیم دولت با ریختن 700 میلیارد دلار کمک به شکم گرسنه و باتکهای ورشکسته که پاره ای از اقتصاد دانان امریکا ناکافی وحد اقل 500 میلیارد دیگر را برای راه انداختن اقتصاد ضروری میدانند و با داشتن 1000 میلیارد دلار کسری موازنه بودجه در سال آینده، بتواند تخفیف مالیاتی به 95 درصد مردم با درآمد کمتر از 250 هزار دلار در سال را بطور کامل عملی کند، چراکه همه و این برنامه ها بدون اطلاع کافی از ابعاد بحرانی طرح میشود که تازه همه و دول بزرگ سرمایه داری سرازیر شدن آنرا در سال آینده پیش بینی کرده اند. توهم بس عظیمی است اگر فکرنیم که این مبلغ (700 میلیارد دلار) و حتی در صورت تصویب پانصد میلیارد دلار دیگر که برای مبارزه با بحران مالی هزینه میشود و هم دمکرات ها و هم جمهوریخواهان با آن موافقت در سرمایه گذاری های دراز مدت بمنظور ایجاد کار، محلی از اعراب داشته باشد، زیرا حیف و میل های بی رویه از قبیل باج دادن پنجاه میلیون دلاری به دوربین دویاتک اصلی و ورشکسته امریکا و روشن نکردن اینکه چه کسانی در حوزه سرمایه داری غمراخانه ای مضر بوده اند، نشانگر آنست که متاسفانه در برهمن پاشنه و سابق می چرخد.

جاخوش کردگان در راس هرم قدرت نه تنها قصد نشان دادن شفافیت از خود ندارند بلکه این بار با کشاندن پای پانزده کشور پرجمعیت، ثروتمند و در حال توسعه و دیگر و برقراری جی بیست بجای جی پنج، هفت یا هشت و تاکید بر اینکه باید جلوی پرتکسیونسیم (حمایت از محصولات داخلی) را گرفت، درصددند با سرشکن کردن بار فاجعه ای که به بار آورده اند بر دیگر کشورها بحران را برای دم و دستگاه خود قابل تحمل تر کنند. توهم بس عظیمی است اگر فکرنیم که کمک های مالی ای که برای نجات حدود سه میلیون صاحبان خانه که بدلیل ناتوانی از بازپرداخت اعتباراتی، ورشکسته شده اند و بودجه و عظیمی که باید برای نجات صنایع اتومبیل سازی و جلوگیری از بیکار سازی های وسیع صرف شود، ذخیره و قابل ملاحظه و دیگری برای برنامه و ایجاد اثری بدیل با سرمایه گذاری در زمینه و بهبود محیط زیست که اتفاقاً از نقاط قوت برنامه و آینده و اوپاما است باقی گذارد.

در هر حال، اوپاما ناچار است این برنامه های کوتاه مدت را به ضرر برنامه های دراز مدت هرچه سریعتر پیش ببرد. در این محاسبات هنوز هیچ اقتصاد دانی به مخارج هنگفتی که دو جنگ کنونی برای اقتصاد امریکا بیار آورده، اشاره ای نکرده است. اوپاما هم تغییری جز جابجایی نیرو در سیاست جنگی امریکا اعلان نکرده و باید دید سیاست مذاکره با ایران یا بیرون کشیدن نیرو از عراق اساساً عملی هست یا نه و آیا اوپاما میتواند سیاست خود را در منطقه و حساس خاورمیانه پیش برد، در عین حال که در سخنرانی پس از انتخابات ضمن انتقاد از کشیش جریمیا رایت که ریشه و کشمکش خاورمیانه را در اعمال متحدین کله شقی چون اسرائیل میدانند، معتقد است که این بحران از ایدئولوژی های مفلوک و نفرت انگیز اسلام رادیکال نشأت گرفته است. (11) این نگرش در جازدن در چارچوب همان تنوری کهنه شده و بر خورد فرهنگ هاست و ریشه های اساسی آوارگی و بیش از پنج میلیون فلسطینی را نادیده می گیرد.

با چنین نگرشی باید دید آیا اوپاما با جنایاتی که نیروی نظامی امریکا طی زمامداری بوش در عراق، گوانتانامو و افغانستان کرده و همچنان می کنند، چگونه واکنش نشان میدهد. آیا آدم ربانی های سی. آی. ا. در سراسر دنیا و زیر پا گذاشتن مقررات بین المللی را نقد و محکوم می کند؟ آیا اوپاما حاضر است بپذیرد که امریکا هم از جمله کشورهایی بود که در کنار فرانسه، و بلژیک در سال 1994 آگاهانه جلوقتل عام هشتصد هزار نفر از قبیل توتسی در رواندا را نگرفت، و این درست در زمان زمامداری بیل کلینتن بود و مادرلن پتروویچ که ژاندارک کسونام گرفته بود و پست اصلی را در شورای امنیت سازمان ملل برعهده داشت، جلو فرستادن نیروی کمکی به رواندا را گرفته بود. در همین زمان بود که ارتش رواندا را یک واحد ویژه و آمریکایی تحت پوشش جمع آوری مین و درواچه های کوچک آموزش داده بود و ارتش رواندا این آموزه ها را روی پناهندگان بیچاره و توتسی به عمل درمی آورد. (12)

در هر حال، باید دید اوپامایی که خود را شهروند جهانی می نامد، آیا شهروند طرفدار صلح و حقوق اولیه و انسانی همه و شهروندان جهان است و حاضر است پارا از خطوط فرم حزب دمکرات فراتر نهد یا مانند همه و هم حزبی های خود در بساط بخش دیگر سرمایه داری امپریالیستی در امریکا بازی می کند. فکرنیم کسی که به برابری واقعی شهروندان جهان در قلمرو اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی باور داشته باشد نسبت به اوپاما توهمی داشته باشد.

اوپاما، اما، با بسیج توده های وسیع سیاه پوستان، مهاجرین و جوانان سد بتونی تبعیضات و پیش داوری های نژادی را در هم شکست. در جامعه ای که 250 سال برده داری و صد سال جدایی نژادی را بر پیشانی تاریخ خود ثبت شده دارد و دهها سال مبارزات مدنی مارتن لوتر کینگ ها توانسته بود در سال 1954 لایحه و ضد جدایی نژادی را در دادگاه عالی بتصویب برسانند و در سال 1965 به حق رای دست یابند، هنوز هم در بسیاری از ایالت های جنوبی آن تبعیض نژادی وجود دارد. در این ایالت ها هنوز هم سیاه پوستان را به بسیاری از مکان های عمومی راه نمی دهند. هنوز هم در اتوبوس ها باید در قسمت عقب بنشینند یا جای خود را به مسافری سفید پوست بدهند! اوپاما در این زمینه فرصت و اختیارات وسیعی دارد و میتواند چه به لحاظ حقوقی و چه به لحاظ اجرایی در ریشه کن سازی این ناپسامانی شرم آور اجتماعی بسیار کمک کند. شاید فوری ترین خواست سیاه پوستان حد اقل رفع همین تبعیضات اجتماعی- فرهنگی باشد، که خواستی است برحق و امیدی قابل تحقق. سیاه پوستان، مهاجرین و جوانان و اکثریتی که تشنه و تغییر در اوضاع و خیم جامعه بودند. در این انتخابات به نیروی تحول آفرین خود پی بردند و دریافتند که با پیوند هم آهنگی و جمعی به هر کاری قادرند. این دریافت اگر در آینده با سازماندهی سراسری از پانین و به رهبری و جمعی ای خود و نه بکمک رهبری و پرچمده ای یک سناتور خیرخواه توأم شود، میتواند در تحقق خواست های برحق اکثریت ستمدیدگان جامعه و امریکا نقش تعیین کننده داشته باشد، یک چنین زمینه ای می رود که در جامعه ای امریکا ریشه بگیرد و میتوان به آن امید وار بود. امیدی که بارقه های آنرا در چهره شرکت کنندگان در انتخابات امریکا شاهد بودیم.

زیر نویس ها:

- 1- آمارای بی سی نیوز
- 2 - مصاحبه ای پال کندی پروفیسور دانشگاه نخبگان بیل با مجله ای پروفیل دوم اکتبر 2006
- 3 - اوپا ما در اولین مصاحبه ای مطبوعاتی پس از پایان انتخابات.
- 4 - فاینانشل تایمز. دهم نوامبر 2008
- 5 - وال استریت جرنال. دهم نوامبر 2008
- 6- روزنامه استاندارد دهم نوامبر 2008
- 7- وال استریت جرنال. دهم نوامبر 2008
- 8- همانجا
- 9- لموند دیپلماتیک 12 نوامبر 2008
- 10- ABOM-Pallasch Political Reporter
- 11- سخنرانی ای بعد از انتخابات اوپاما
- 12- تحقیقات کمیته بین المللی در سال 2001 وابسته به دانشگاه دولتی سوناما در ایالت کالیفرنیا امریکا

14 نوامبر 2008

.....

بقیه: **آیا مردان می توانند متحد فمینیسم باشند؟**

خواسته های آنان قرار داده ای پرفایده ترین است". متحدان مرد طرفدار فمینیسم چه بسا مجبور هستند در موقعیت هایی که زنان توسط مردان به کناری رانده یا تحقیر می شوند، بی پرده سخن بگویند، حتی اگر چنین بی پرده سخن گفتنی به سود آنها هم نباشد؛ مثلاً موقعی که مردان به شوخی درباره ای زنان می پردازند و از زن بصورت قالبی و کلیشه ای استفاده می کنند. سرانجام یک متحد مرد طرفدار فمینیسم می داند که او برای زنان خدمتی انجام نمی دهد. او کاملاً آگاهی دارد که او متحد و همراهی است برای بنا کردن دنیایی عادلانه تر.

بگذارید نوشته ام را با نقل قولی از نویسنده، فعال اجتماعی و فمینیست بل هوکس (Bell Hooks) خاتمه بدهم: "وقتی زنان و مردان درک کنند که کار برای ریشه کن کردن سلطه ای پدرسالارانه، مبارزه ای است که ریشه ی آن آرزوی ساختن جهانی است که در آن هر کسی بتواند بطور کامل و آزادانه زندگی کند، آنوقت خواهیم دانست که کار ما کنشی از روی عشق است. بگذارید از این عشق بعنوان منبعی برای بالا بردن آگاهی مان استفاده کنیم، برای ژرف تر کردن دلسوزی ها و رحم و شفقت مان و برای قوی تر کردن تعهدات مان". چنین عشق متعددهانه ای است که همراهان مرد ما باید از طریق آن اتحاد خودشان را با فمینیسم ابراز کنند. 17 آبان 1387\* نیگات گاندی فعال فمینیست و نویسنده ای هندی است.

.....

## رابطه هویت، با ارتباط و کنترل نظارتی

هادی ستار زاده

کنش سیاسی بنیادش، اصلاح آگاهی است، و آن «در این خلاصه می شود... بیدار کردن جهان از خوابی که در مورد خویش می بیند.» و این کار نیازمند ارتباط با محیط اجتماعی و طبقه ای است که در جریان زندگی روزمره اش سنگ بنای سوسیالیسم را پایه گذاری می کند. آجر به آجر معماری تاریخش را به اجرا در می آورد. هدف از ارتباط ایجاد فضایی برای کنش متقابل، و میدان دادن به بر آمدن شایستگی های که در دورن جامعه زیر تسلط سرمایه سرکوب می شود. ارتباط جهت اثر گذاری و تأثیرپذیری بین ذهن آگاه، و نیروی های که خواهان تغییر وضعیت خویش اند. و بهره گیری برای آنچه که باید صورت عمل به خود بگیرد. ارتباط، بین تفکر هدفمند، با سوره عینی. بدون درک واقعی از مفهوم ارتباط، حیات سیاسی مبدل به دلمشغولی می شود. ارتباط با گروه های اجتماعی پیوند تنگاتنگی دارد با برنامه سیاسی، و از آنجا این برنامه نشانه ای از هویت سیاسی و نمایندگی آن را به عهده دارد. و یک برنامه سیاسی، گرایش طبقاتی، جهت گیری تاریخی، و صف بندی های اجتماعی را نمادین می سازد. و تنها در تاکتیک ها و ادبیات سیاسی است که این هویت از محتوا به نماد جلوه گر می شود.

از چه منبعی می توان این راز را سرگشایی نمود. که هویت اعلام شده نشانی از مبارزات جاری در جامعه است و انطباق نسبی با این مبارزات دارد؛ تنها انعکاس صدا خطاب شده است، که به این سوال پاسخ واقعی میگوید. میدان دادن به حساسیت ها که بازتابی راستینی از خود بروز می دهند، و نمایان گردیدن هویت در مبارزات مردمی می تواند نمره قبولی را داشته باشد. اینجا نه به خط کردن و تصرف سنگر ها در زیر پرچم سازمانی و حزبی بلکه بر اصل مسئولیت پذیری باید متن نظر قرار گیرد. و گرایش سوسیالیستی زمانی می تواند بر این پیوند لباس واقعیت ببوشاند که توانایی خواندن خطوط افتاده بر آینه نقد مخاطبین خود را داشته باشد. و این آینه بخشی از تصویر برنامه را در خود منعکس می کند. زنده بودن یک برنامه سیاسی زمانی باید امری واقعی تلقی شود که بخشی از حیات سیاسی اجتماعی را رهنمود کند و توسط مبارزات توده ای باز سازی شود. با این مقدمه، هر واکنش بیرونی هم می تواند در خود هشدار برای بازنگری، اصلاح و توقعات نوین در خود نهفته داشته باشد و هم می تواند حقیقت خوان یک برنامه باشد.

سرنوشت تحولات اجتماعی گره خورده گی بنیادینی دارد به اهمیت و نقشی که به ارتباطات داده می شود. و روند مناسبات و گفتگو، انسان را از غارش بیرون آورد. دانش او را گسترش داد، اگر چنین فعلی صورت نمیگرفت چه بسا آدمی در همان مکان قدیمی اش به ریسیدن ذهنیات خود مشغول مانده بود، گامی به سوی روشنائی پیش نمی گذشت.

سلاح نقد همیشه خواب باور به خویش را با برق خود برهم می زند. میدان نقد آردگاه گرایش های و دیدگاههاست. صوری از مبارزات اجتماعی است که نقطه قوت ها و کاستی ها را بخوبی نشان می دهد. و حقانیت نقد در دورن مبارزات طبقاتی و اجتماعی خود را عیان می سازد. نگاه نقادانه بر یک پارچگی یک جانبه حمله میبرد و بر تفاوت ها انگشت می گذارد. حال این تفاوت ها ذهنی باشد و یا عملی. نقاد به یکپارچگی با من خدشه وارد میکند. به خواب من در باره خویش شیپور بیدار باش میزند. نقد نگاه من از بیرون به خود می باشد. و از جانبی خواستار نگاهی عمیقتر برای سنجش حقیقت است. پذیرش حوزه نقد همانا همپا شدن با زمان است. و درک زمان یکی از مهمترین اصولی است که یک فعال سیاسی را با خود روبرو می کند.

اما هر برنامه سیاسی، دارای نسب و شناسنامه ای است، و این برگه برگزیده هویت آن است و نشانه ای از تفاوت ها، مرزبندیها، که خطوط کلیت یک تجمع را با دیگر تجمع ها فاصله گذاری میکند. و اگر این تفاوت ها برجسته نشوند، یک نوع در هم ریختگی و آشفته گی و سردر گمی را در پی خواهد داشت. و در برابر این برجستگی های تجمع همگرا با چه شیوه ای میتوان بر نظرات و نقد موجود در درون تجمع حرمت گذاشت که در اینجا با تاکید بر حفظ کلیت و نادیدن گرفتن تفاوت ها درونی، همانا نادیدن گرفتن مکانیسم تحرک برای زنده بودن و تازه گی است. بدون پذیرش شاخص ترین اصول آزادی بیان، بایستی به سازماندهی پنهان و سرکوبگرانه، و یکسان سازی روبرو شد. تفاوت ها دورنی با حفظ هویت جمعی می تواند از درخشانترین راه کارها برای باز گشائی شیوه های عملی و نظری باشد. و زمانی که گرایش جنبش توده ای متن نظر است، سازماندهی مخفی نه سنگر توده ها بلکه گرایشی باقی مانده از دوران سپری شده با تمام ویژه گیهایش برای اقدام بر فراز توده

ها به پایان راه خود رسیده است، صحبت کردن از علنی و مخفی بودن مباحثات بازگشتی است به گذشته در حال گذر.

مبنای چنین برداشتی کجاست؟ تنوع گرایش های سوسیالیستی و نظر گاه های مختلف بعد از شکست ماترالیسم فنا باورانه و جبر گرایانه این امکان را فراهم ساخته است. که تنوع نظر را به رسمیت بشناسیم. و می پذیریم که حقیقت مطلق در نزد هیچکس نیست. پایه اساسی سوسیالیستی امروز را، نگاه نقادانه به نظام به سرمایه داری است. هر گرایشی صاحب چنین نظری است حق دارد، دیدگاه های خود را توضیح دهد. بنابراین دیدگاه های پسا مارکسیسم، پسا کمونیسم، تقلیل گرا، جبر باورانه، که در نهایت همپای جهانی شدن سرمایه میشوند. چون که بر تفاوتها و گسست ها و به یا «تاریخ گذران زندگی» تکیه میزنند نمی تواند در این جایگاه قرار بگیرند. چه کسی سوسیالیست است؟ الف- نقش محوری برنامه سوسیالیستی، نقد سرمایه و ضد سرمایه داری است، و به سرمایه به عنوان یک معضل بشری نگاه می کند. و با این پسوند که، سوسیالیسم یک امکان متحمل، الترناتیو نهانی راه حل این معضل است. طبقه کارگر نقش پایه در این خود رهانی انسان را به عهده دارد، با در نظر داشتن اینکه، سیاست مبارزاتی طبقه کارگر مبارزه ای در میان مبارزات دیگر اجتماعی نیست. و طبقه کارگر بر مازاد سرمایه بلکه بر علیه جایگاهی که سرمایه صاحب کرده مبارزه می کند، و هدف طبقاتی او سلب این جایگاه از سرمایه است.

ب- حاکمیت جمهوری اسلامی را در شمول کنونی، قدرتی که، مانع تحرک زندگی برای شکوفائی و سرکوبگر آن قلمداد باید کرد. تنها برکناری آن از طریق جنبش توده ای دور هر گونه پذیرش چشم داشت از امپراطوری سرمایه.

ج- نفی هر قدرتی تحت هر عنوان که به عنوان ساز و برگ حکومت در اختیار یک طبقه قرار بگیرد. و معتقد به حکومتی از نوع کمون می تواند راه گشائی برای سوسیالیسم باشد. یعنی میدانی باز برای گفتگو و مشورت. و پذیرش در هم تنیدگی و همزیستی حیاتی سوسیالیسم و آزادی است.

و سوسیالیسم فرصتی است برای رها شدن. و داشتن آن ظرفیت برای آزادی بیان را دارد. و آزادی برای همیشه منتقد بودن، نق زدن، و نقد قدرت، و احساس رهانی کردن دور از هر موضع سیاسی که خواهان حق گفتگو در چارچوب حقوق انسانی خود می باشد، بدین وسیله از آزادی های میان تهی لیبرالیسم و سوسیالیسم سرکوبگرانه فاصله می گیرد.

این تحولات در نتیجه سیال بودن، و بهره گیری از جنبش های جهانی و باز گشت و ریشه یابی، از شکست کمونیست روسی شده و یا سربازخانه ای چینی سرچشمه می گردد. و این نتیجه گیری از تاریخ بعد از انقلاب اکتبر و استالینسیم است.

گرایش مارکسیستی موجود در چپ امروز که به دنبال آرمانشهر سوسیالیسم در فضای تهی نیست، سوسیالیسم را نتیجه انفجار دورنی سرمایه می پذیرد. بر همین پایه این توانمندی را در نیروهای سوسیالیسم می بیند که توان همزومی اجتماعی را بسوی رهانی و باز گشائی راه برای سوسیالیسم دارند. و از آنجا که اکنون سوسیالیسم یک گرایش عام است، و این میدان واقعی جنبش چپ است. داشتن گرایش های متفاوت دور از انتظار نیست. بلکه نشانه بازگشت، شیخ مطرح شده در 150 سال پیش است. بنابراین اگر به دنبال دنیای مسیحانی و یا مدنی فاصله نیستیم، بایستی به شیوه های و اندیشه های که امکان تحقق آنرا بازتاب می دهند توجه کرد و وارد گفتگو شد. تا تفاوت آرمان شهر سوسیالیستی را با مدنی فاصله و اوتوپیا های نیک خواهانه اما خیالی تفکیک شود.

اندیشه های سوسیالیستی لازم دارند که بر مبنای نقد راه گشا، از طریق کاتال های ارتباطی با یک دیگر در تماس باشند. ابزار های ارتباطی پذیرش محل نقد از تک صدائی دوری می جویند کاتال های ارتباطی می توانند محلی برای تمرین دموکراسی باشند. و انتخاب این پذیرش نشانه رشد و درک بالا از آزادی و پذیرش مخالف در صحنه حیات سیاسی می باشد. در این جا حقوق فردی و امضاء می تواند از خدشه وارد شدن به هویت جمعی جلوگیری کند. این حق اوست که از کاتال های ارتباطی دیگر سوسیالیست ها استفاده کند. چرا که گرایش به سمت جنبش توده ای مرزهای بسته سازمان ها را در هم می نوردد. کمونیست ها و سوسیالیستها این ظرفیت دموکراتیک را دارند، که تصدیق کننده پتانسیل دموکراتیک بودن دیگری را مورد تائید قرار دهند. و این حقوق را به رسمیت می شناسند که پیشانی و برجستگی هویت گرایش میزبان را خدشه دار نکنند. تحقق چنین دیدگاهی و اجرای آن می تواند به همکاری سوسیالیست ها دامن برند. مرز های ساخته شده از واقعیت ها و بییش ذهنیت ها روشن تر کند. در نتیجه این گرایش ایا ما هنوز به نظارت و کنترل نیاز داریم؟ برگرفته از سایت راه کارگر - 18 نوامبر 2008

\*\*\*\*\*

## خلاصه ای از نقد پال داماتو بر کتاب

### "تغییر جهان بدون تسخیر قدرت" اثر جان هالووی

صادق افروز

مقدمه مترجم: جان هالووی این کتاب را در سال 2002 به نگارش در آورده و پل داماتو در تاریخ ژانویه 2003 بر آن نقد نوشته است. از آن-جا که نقد داماتو همچون کتاب مورد بحث بسیار مفصل است؛ خلاصه‌ای از قسمت‌های مهم آن را ارائه می‌کنم. بررسی آرای هالووی از آن جهت اهمیت دارد که تاثیر افکار او بر بخشی از چپ ایران غیرقابل انکار است که از سنت و دیدگاه استالینیستی گسست کرده است. این بخش از چپ ایران در انتقاد از نگرش استالینیستی تا آن جا پیش می‌رود که ضرورت مبارزه نظری را به عنوان یکی از سه رکن مبارزه طبقاتی نفی می‌کند؛ و در انتقاد از شکل عمودی و از بالا به پایین سازمان‌های سیاسی، ضرورت حزب انقلابی طبقه کارگر را انکار می‌کند، و اصولاً هر نوع کسب قدرت دولتی چه از طریق انقلابی و چه از طریق رفرمیستی را مردود می‌داند. این نوع چپ از آن‌جا که ضرورت سازمان دهی و تسخیر قدرت دولتی را نفی می‌کند، هیچ قدرت دولتی را به رسمیت نمی‌شناسد و به آرای آنارشیست‌ها نزدیک می‌شود. تاثیرات این نوع نظرات شبه آنارشیسم را کم کم در بعضی از سازمان‌های سیاسی ایرانی مشاهده می‌کنیم.

\*\*\*\*\*

جان هالووی استاد اسکاتلندی دانشگاه پونپلو در دپارتمان علوم انسانی در مکزیک است. او با نویسندگانی نظیر مایکل هارت و آنتونیو نگری مقایسه می‌شود.

نتایج فلسفی - سیاسی آرای هالووی به نوعی انعکاس حرکات و مبارزاتی است که علیه جریان‌های سیاسی در دسامبر 2001 در آرژانتین مشاهده شد. این حرکات که به آرژانتینازو معروف بودند این شعار را سر لوحه خود قرار داده بودند:

**I que se vayan todos.**

این شعار به آن معنی است که رهبران سیاسی و احزاب شان باید پی کارشان بروند. اما مهمتر از آرژانتینازو جنبشی که مهمترین تاثیر را بر جمع‌بندی‌ها و نتیجه‌گیری‌های هالووی گذاشت، جنبش زاپاتیستی بود که از سال 1994 آغاز شده بود. زاپاتیست‌ها می‌گفتند:

ببایند دنیای جدیدی بسازیم

تا احترام جهانی کسب کنیم

جهانی از انسانیت

اما بدون کسب قدرت سیاسی

کتاب هالووی "تغییر جهان بدون تسخیر قدرت" توجه بسیاری را به خود جلب کرده است. اما این کتاب حاوی مفاهیم بسیار مجرد و انتزاعی و مشکل و تکراری است که خواندن و فهمیدن آن‌را بسیار دشوار می‌کند. هالووی حتی دست به ابداع دستگاه واژگانی خاص خود می‌زند که این امر خود در گیج کردن خواننده سهم به‌سزایی دارد.

هالووی وانمود می‌کند که از موضع مارکسیستی رادیکالی به نقد از سرمایه‌داری نشسته است. ولی در این کتاب در واقع او تمام آموزه‌های مارکسیستی را نفی می‌کند. از فهم و درک ماتریالیستی تاریخ گرفته تا نقش مرکزی طبقه کارگر در مبارزه برای نیل به سوسیالیسم و حتی خود انقلاب. او مارکس را چنان معرفی می‌کند که گویا او پادشاه نیک سرشتی در محاصره مشاورانی ناصالح بوده و افکار درخشان او توسط این مشاوران ناصالح مخدوش گشته است. افکار هالووی التقاتی و مغشوش است. مخالفت با هر نوع کسب قدرت او را به آنارشیست‌ها نزدیک می‌سازد و اعتقاد او به عدم امکان دستیابی به شناخت و درک علمی از واقعیت او را به تئوری‌های پست مدرنیستی میشل فوکو نزدیک می‌کند. اما مهمترین تاثیر نظری بر افکار هالووی از آن مارکسیسم باز آنتونیو نگری است. در باره مارکسیسم باز هالووی چنین می‌گوید:

"مبارزه طبقاتی مهمترین هدف و انگیزه‌ی ما در درک سرمایه است. به عبارت دیگر سرمایه مقله‌ای باز است که روند مبارزه طبقاتی را انکشاف می‌دهد." و در آرای هالووی همچون نگری امتناع از کار جایگزین آزادی کار از یوغ سرمایه می‌شود.

بحث‌های هالووی به قرار زیر هستند:

#### قدرت سیاسی

1. بشریت (انسان) مثل مگس در تارهای عنکبوتی از روابط نامساوی و نابرابر تنیده شده است. برای تغییر این وضعیت ما نمی‌توانیم چنان که در مارکسیسم توصیه شده از طریق کسب قدرت سیاسی به این هدف دست

یابیم. کسب قدرت سیاسی چه از طریق قهرآمیز و چه از طریق انتخابات همان چیزی را جایگزین می‌کند که قرار است از میان برود.

2. اشکال سنتی سازمان مثل حزب سیاسی رد می‌شوند. زیرا آن‌ها یک رابطه‌ی سلسله مراتبی را ایجاد می‌کنند که در آن نخبگان در جستجوی قدرت، به نماینده توده‌ها تبدیل می‌شوند.

3. سرمایه‌داری، روابط بتوارگی (فتیشیسم) ایجاد می‌کند به نحوی که تمام فعالیت‌های ما از خودبیگانه می‌شوند. فعالیت‌های ما توسط دیگران کنترل می‌شود و به گونه‌ای تنظیم می‌گردند که سود بیش‌تری ایجاد کنند. از نظر هالووی درک مارکسیستی از خودبیگانگی یعنی جدایی کارگران از ابزار تولید بسیار محدود و عقب مانده است. از خود بیگانگی شامل همه می‌شود. بنابراین این مبارزه علیه سرمایه‌داری به کارگران محدود نمی‌شود و کل جامعه را در بر می‌گیرد. انسان‌هایی که علیه این از خود بیگانگی مبارزه می‌کنند و در جستجوی راه حلی برای خلاص شدن از این از خود بیگانگی اند برای ارتباط جدید با یکدیگر تلاش می‌ورزند.

4. فتیشیسم (بت‌وارگی) روابط اجتماعی بین مردم در جامعه‌ی سرمایه‌داری به روابط بین اشیا تبدیل شده است، و کمکان امری ثابت و بدون تغییر به نظر می‌رسد. جامعه‌ای که در آن ما هم هستیم و هم نیستیم، ما جامعه‌ای داریم که در آن ما فقط هستیم. این قانون، هویت ما را تعیین می‌بخشد و چیزها [در حال ثابت] هستند و نمی‌توانند به چیز دیگری تبدیل شوند. به عنوان بخشی از این فرآیند شناخت ما همچون نیروی تابع شرکت می‌کنیم. ما در از خود بیگانگی‌مان مشارکت داریم. ما با هویت دادن به خود همچون "کارگران"، "سایه‌بان"، "بومیان"، "سرمایه‌دار" و غیره قادر نخواهیم بود از شر از خود بیگانگی‌مان خلاص بشویم و جامعه را تغییر بدهیم؛ زیرا ما به شدت در آن تنیده شده‌ایم و قادر به دیدن فراسوی آن نیستیم. مارکسیسم با این مسئله این گونه برخورد می‌کند که به نیرویی از خارج خود متوسل شود مثل یک حزب یا روشنفکران نخبه که طبقه کارگر را از بیرون آزاد می‌کنند. اما تجربه نشان داده است که این به هیچ وجه راه حل مسئله نیست.

5. تنها راهی که به ما در حل این مسئله بفرنج کمک می‌کند این است که ما سرمایه‌داری را به عنوان پدیده‌ای که به طور مداوم مورد چالش است نگاه کنیم. اغلب بحث‌های از خود بیگانگی به گونه‌ای ادعا می‌کنند که به حقیقت دست یافته‌اند و معتقدند مادام که روابط اجتماعی سرمایه‌داری با سیستم دیگری جایگزین نشده ادامه دارد.

اما اگر سرمایه‌داری را نه به عنوان یک واقعیت تمام شده بلکه به عنوان روندی در حال تغییر در نظر بگیریم مبارزه علیه سرمایه‌داری نه به عنوان یک واقعه‌ی انقلابی، یا مبارزه کارگران علیه سرمایه‌داران بلکه به صورت یک مبارزه مستمر علیه بت‌وارگی (فتیشیسم) و ایجاد مداوم ضد قدرت درون سرمایه‌داری و درون خودمان ببینیم آن وقت دیگر انقلاب نه یک حادثه که مرکز کارگران قرار دارند بلکه یک سری اقدامات امتناعی است که ما داخل سرمایه‌داری انجام می‌دهیم، و یک نوع انسان جدید و یک نوع رابطه‌ی والای بشری را موجب می‌شویم.

این‌ها بحث‌های اصلی هالووی هستند. حالا آن‌ها را با دقت مورد واکاوی قرار می‌دهیم. برای چنین منظوری ابتدا باید با دستگاه واژگانی خاص هالووی که بسیار بسیط است آشنایی پیدا کنیم.

#### در ابتدا فریاد بود!

هالووی می‌گوید "فریاد" نفی تاروپودی است که سرمایه‌داری به دور ما تنیده است. ما نه مرد و نه زن و نه کارگر، بلکه مگس‌هایی هستیم که در تارهای عنکبوتی گیر افتاده‌ایم که نظام سرمایه‌داری به دور ما کشیده است. تمام تلاش‌های ما معطوف به راهی از این تار و بود است. تلاش برای راهی، شالوده‌ی فکر هالووی در کتاب‌هایش را تشکیل می‌دهد. هالووی می‌گوید آن‌چه انسان را از حیوانات جدا می‌کند فریاد است. انسان بر خلاف حیوانات بر علیه نابرابری‌ها فریاد بر می‌آورد. اما بر خلاف نظر هالووی آن‌چه انسان را از حیوانات جدا می‌کند نه فریاد، بلکه کار برای زنده ماندن است. حیوانات هم مثل انسان‌ها فریاد می‌کشند. مارکس و انگلس در ایدئولوژی آلمانی چنین می‌گویند:

"انسان به خاطر آگاهی است که از حیوانات تمیز داده می‌شود. انسان‌ها به محض آن‌که وسایل زندگی خود را تولید می‌کنند به این تفاوت پی می‌برند انسان‌ها از طریق تولید وسایل معاش مستقیماً زندگی مادی خود را تولید می‌کنند."

مارکسیسم بنابراین با فریاد شروع نمی‌کند بلکه با مردم واقعی و سطح واقعی تکامل جامعه آغاز می‌کند. برای مارکس، کمونیسم یک جنبش واقعی است که باید ایجاد شود و حالت کنونی را از بین ببرد. هالووی درست عکس این بحث را طرح می‌کند. او مثل سوسیالیست‌های تخیلی استدلال می‌کند جامعه‌ی جدید نه محصول شرایط موجود، بلکه چیزی

کاملاً مخالف وضع موجود است. او می‌گوید چشم‌انداز آینده با نفی آنچه اکنون هست عملی می‌شود و نه با ظهور امکانات جدید از دل اوضاع کنونی. هالووی جامعه را به دو دسته قدرتمندان و بی‌قدرتان تقسیم می‌کند؛ بدون آن‌که شرایط تاریخی را توضیح بدهد که به این وضع منجر شده. ریشه‌های این تغییر در وضعیت اقتصادی نهفته است. به قول انگلس هر کارگر سوسیالیستی می‌داند که قهر از استثمار حمایت می‌کند اما آن را به وجود نمی‌آورد. مادامی که نیروی کار قادر به تولید اضافه‌بیش از نیازش نبود استثمار وجود نداشت. بنابراین در جوامع مبتنی بر شکار و جمع‌آوری، اسیر یا کشته می‌شد و یا به عنوان عضو برابر حقوق جذب قبیله می‌شد. طبقات حاکم زمانی پدیدار شدند که بشر قادر به تولید اضافه‌بیش از نیاز خود گردید. بر خلاف نظر هالووی که معتقد است قدرت همه چیز را در تاریخ تعیین کرده است؛ قدرت قادر به تغییر شرایط مادی نیست مگر آن‌که شرایط از نظر مادی کاملاً آماده باشد. همین امر می‌تواند توضیح بدهد که چرا کارگران در روسیه نتوانستند انقلاب بکنند اما نتوانستند آن را با موفقیت به پایان برسانند. عقب‌ماندگی روسیه همراه شکست انقلاب در اروپا بود که منجر به نابرابری‌های طبقاتی در روسیه شد.

هالووی می‌گوید:

"تمام جنبش‌های انقلابی ملهم از مارکسیسم، تاریخ جنبش‌های شکست خورده هستند. زیرا آن‌ها در پی تسخیر قدرت بودند... ایده تغییر جامعه از طریق تسخیر قدرت به همان چیزی منجر می‌شود که علیه آن مبارزه کرده بوده است."

اما مارکسیسم تنها به تسخیر قدرت نمی‌اندیشد؛ بلکه خرد کردن ماشین دولتی کهنه را هم اضافه می‌کند. ایده تسخیر دولت حاضر و آماده، مخدوش کردن مارکسیسم است که توسط کائوتسکی و دیگر رفرمیست‌های انترناسیونال دوم مطرح شد و بعدها استالینیست‌ها به آن دامن زدند. مارکس در رابطه با اهمیت قدرت دولتی چنین می‌گوید:

"این به آن معنی است که تا زمانی که طبقه سرمایه‌دار وجود دارد و تا زمانی که پروتلتریا در حال مبارزه با آن است باید ابزار قهرآمیز و به طور مشخص ابزار دولتی را به کار ببرد."

کارل مارکس . یادداشت‌هایی در باره کتاب باکونین

دولت و آتاریشی . مجموعه آثار جلد 23 صفحه 517

اگر طبقه کارگر از کسب قدرت دولتی امتناع کند از انقلاب امتناع ورزیده و شکست را پذیرفته است. بنابر این هنگامی که هالووی علیه قدرت صحبت می‌کند در واقع علیه سرنگونی انقلابی سرمایه‌داری موضع گرفته است. تنها نتیجه منطقی که از مواضع هالووی در رد کسب قدرت دولتی می‌توان گرفت *پاسیفیسم* است. هالووی در مورد مبارزه مسلحانه می‌گوید "مشکل مبارزه مسلحانه این است که روش‌هایی را برمی‌گزیند که دشمنی که قرار است در مبارزه شکست داده شود از قبل آن را برگزیده است."

به راستی این چه استدلالی است. همین جنبش مورد علاقه هالووی یعنی جنبش زاپاتیستی را در نظر بگیرید. اگر دولت مکزیک هزاران سرباز مسلح را برای سرکوب زاپاتیست‌ها به چیپاز فرستد آیا آن‌ها باید مظلومانه بنشینند و نگاه کنند زیرا اگر به دفاع مسلحانه از خود دست برند از همان شیوه‌ای استفاده کرده‌اند که دولت مکزیک استفاده کرده. راستی این چه استدلالی است؟

**بت‌وارگی (فتیشیسم)**

بت‌وارگی همواره با بحث از خودبیگانگی (الیناسیون) همراه بوده است. مارکس در سال 1844 گفت:

"از خود بیگانگی کارگر در حین تولید به این معنی است که نه تنها نیروی کارش به صورت عینیتی (بیزه) در می‌آید که در خارج از او حضور دارد، به‌شبهایی چیزی که با او بیگانه است، بلکه به صورت قدرتی در می‌آید که با خود کارگر به چالش برمی‌خیزد."

مارکس بت و ارگی کالاها را با این واقعیت توضیح می‌دهد که در جامعه‌ی مبتنی بر بازار و مبادله، روابط اجتماعی بین انسان‌ها به صورت رابطه‌ی بین اشیا در می‌آید. ارزش نهفته در کالا ما را تشویق می‌کند که این ارزش را نه ناشی از روابط بین آدم‌ها، بلکه چیزی نهفته در خود کالاها ملاحظه کنیم. چیزی مثل خاصیت فیزیکی کالا. در حالی که مارکس از خودبیگانگی را با استفاده از ترم‌های طبقاتی بیان می‌کند؛ هالووی در تعریف از خودبیگانگی مفهوم طبقه را کاملاً حذف می‌کند. در حالی که مارکس سعی می‌کند توضیح دهد در جامعه سرمایه‌داری کارگران از محصول خود جدا شده و حتی فرآورده‌ی تولید بر آن‌ها تسلط دارد، هالووی طبقه کارگر را در این تعریف حذف کرده آن را به وضعیت کنونی بشر تغییر می‌دهد.

## طبقه‌زادایی از طبقه

مهمترین بخش افکار هالووی نفی نقش مرکزی طبقه کارگر و مبارزه طبقاتی است. هالووی سعی کرده مفهوم طبقه کارگر را کنار نهد و به جای آن از مفهوم "گروهی از مردم" استفاده کند.

وی می‌گوید:

"آیا ما که در دانشگاه کار می‌کنیم به طبقه کارگر تعلق داریم؟ آیا مارکس، لنین متعلق به طبقه کارگر بودند؟ آیا فعالین جنبش همجنس‌گرایان جزء طبقه کارگر اند؟ در باره پلیس چطور؟ در مورد هر کدام از این‌ها تعریف از پیش مشخص شده‌ای وجود دارد که آن‌ها را در داخل این طبقه قرار می‌دهد یا نمی‌دهد."

پاسخ هالووی نفی تعریف نیست. (از نظر او طبقه کارگر وجود ندارد) او این تعریف را به مفهوم گسترده‌ی مبارزه‌ی طبقاتی بسط می‌دهد. طبقه کارگر در تعریفی دوباره به کسانی اطلاق می‌شود که تحت سطره‌ی انباشت سرمایه به سر می‌برند. بومیان چیپاز، استادان دانشگاه، کارگران معادن و تقریباً همه در چارچوب این تعریف قرار می‌گیرند. او می‌گوید:

"این امکان‌پذیر است زیرا سرکوب خلافت‌ها فقط به محیط‌های تولید محدود نمی‌شود. بلکه کل جامعه سرمایه‌داری را در بر می‌گیرد. تقریباً همه بخشی از طبقه کارگر اند. تقریباً همه به نوعی از خودبیگانگی را تجربه می‌کنند. بنا براین آیا دیگر نیازی به استفاده از واژه طبقه وجود دارد؟"

مبارزه‌ی طبقاتی در نزد هالووی به "مبارزه علیه طبقه‌بندی شدن" و تناقضات بدون رنگ به مبارزه بین "زخودبیگانگی و علیه ازخودبیگانگی" تبدیل می‌شود. این مبارزه آگاهانه هدفش را طوری تنظیم کرده که به چیزی دست یابد که با ساختار و عمل گذشته یعنی آن چیزی که با آن مبارزه کرده متفاوت باشد و روابط جدیدی را که مورد نظر است پدید آورد.

هالووی می‌گوید: "در مسیر نفی هویت، کارگران نباید به آگاهی طبقاتی دست یابند تا بتوانند خود را سازمان دهند و مبارزه کنند. بلکه باید به آگاهی غیر طبقاتی دست یابند." او می‌گوید: "ما به عنوان طبقه کارگر مبارزه نمی‌کنیم. ما علیه طبقه کارگر بودن مبارزه می‌کنیم. ما علیه طبقه‌بندی شدن مبارزه می‌کنیم."

حالا آن چه هالووی می‌گوید کاملاً آشکار می‌شود. او مفهوم مارکسیستی مبارزه طبقاتی را برمی‌دارد و ایده مبارزه کل بشریت علیه عنوان‌هایی که روی ما گذاشته‌اند جایگزین آن می‌سازد. این تحلیل که بر من عنوانی گذاشته نشود، رنج واقعی را در جامعه کم اهمیت جلوه می‌دهد و با مساوی قلمداد کردن از خودبیگانگی طبقه متوسط با استثمار نظامیافته‌ی کارگران و دیگر زحمتکشان، مبارزه طبقاتی را از اهمیت واقعی آن می‌اندازد که در اشکال مختلف تظاهرات، اعتصابات و برقراری کنترل بر واحدهای تولیدی صورت می‌گیرد، و با اشکال مختلف مبارزه فردی و شورش‌های اجتماعی طبقه متوسط همچون گیاهخواری و زندگی در خانه‌های دست جمعی مقایسه می‌کند.

به علاوه او تعریف طبقه را کاملاً تیره و تار می‌سازد. هالووی یک مجموعه از هویت‌های طبقاتی نامید کننده را با منافع اجتماعی نامیدکننده به وسط پرتاب می‌کند. آیا هالووی واقعا می‌خواهد کارگران و توده‌ی ستمدیده را با استادان دانشگاه معادل قرار بدهد؟ یا بدتر از آن با پلیس که وظیفه‌اش سرکوب طبقه کارگر است در یک مکان قرار بدهد؟ در واقع اگر ما همه از خود بیگانه شده‌ایم دیگر جایی برای مبارزه طبقاتی نیست و به جای آن می‌بایست تقاضای آرماتی برای همبستگی انسانی و ترکیب همه طبقات را قرار بدهیم. هالووی به طور یقین کالبد مارکسیسم را باز کرده و تمام ارگان‌های حیاتی آن را از هم شکافته است. (داماتو به طعنه به مارکسیسم باز اشاره می‌کند م.) هالووی با گستاخی اعلام می‌کند که نفی طبقه و مبارزه طبقاتی کاملاً با افکار مارکس مطابقت دارد. درک او از مارکسیسم نه بر اساس اشتی-ناپذیری بین دو گروه اصلی جامعه بلکه بر اساس فعالیت اجتماعی سازمان داده شده است.

مکتب مارکسیسم به این اختصاص داده شده است تا نشان دهد "مسیری که" فعالیت اجتماعی سازمان یافته‌ی بشر "جامعه‌ای را به وجود آورده که بین دو گروه از انسان‌ها تقسیم شده است. یکی ارزش اضافی را کنترل می‌کند و دیگری ارزش اضافی را تولید می‌کند. این اشتی‌ناپذیری موتور محرکه تاریخ است.

در نامه‌ی سرگشاده‌ی به جان هالووی گردانندگان یک سایت اینترنتی به نام وایلدکت زیرکولار که در خیلی موارد با هالووی هم نظر هستند به نکته‌ای در افکار او اشاره می‌کنند که به نظر آن‌ها اشتباه است:

"اگر ما مفهوم طبقه را به تضاد کلی بشر بین ازخودبیگانگی و نفی ازخودبیگانگی، خلایقیت و تابعیت از بازار، بین انسانیت و نفی انسانیت تقلیل بدهیم دیگر مفهوم طبقه معنی خود را از دست خواهد داد. در چنین صورتی یک ارزش اخلاقی وجود خواهد داشت که درباره جنبش‌های احتمالی صحبت می‌کند بدون آنکه حرفی در باره آن‌ها و سرشت‌شان و اهمیت آن‌ها در فرآیند انقلاب جهانی بزند."



هالووی به گونه‌ای در باره طبقه کارگر صحبت می‌کند که گویا اگر کسی درباره طبقه کارگر صحبت کند کسانی را که خارج از طبقه کارگر هستند، نادیده می‌گیرد.

برای این که در پیام چه کسانی به طبقه کارگر تعلق دارند ما باید ابتدا طبقه را تعریف کنیم.

*طبقات با جایگاهشان در فرآیند تولید مشخص می‌شوند. طبقه حاکم کنترل تولید را در اختیار خود دارد. زیرا آن‌ها کنترل ابزار تولید و نیروی کار را در اختیار خود دارند. طبقه کارگر به کسانی اطلاق می‌شود که مجبورند قابلیت‌های خود را برای کار کردن بفروشند و در مقابل آن مزدی به دست آورند. این به آن معنی است که کسانی که کار می‌کنند سود و ثروت برای سرمایه‌دار ایجاد می‌کنند. بعد گروه‌هایی هستند که بین این دو قرار می‌گیرند. خرده بورژوازی، لایه مدیران صنعتی، متخصصان و غیره. این طبقه‌بندی بسیار مهم است زیرا به ما کمک می‌کند منافع اجتماعی و اهداف اجتماعی مختلف را تعریف کنیم. پسا مارکسیست‌ها طبقات مختلف اجتماعی را در هم می‌ریزند و همه آن‌ها را طبقه کارگر می‌نامند و در این مسیر نقش مرکزی طبقه کارگر را به نفع افشار میانی نادیده می‌گیرند.*

آیا فعال همجنس‌گرا از طبقه کارگر است؟ یک همجنس‌گرا که در بیمارستان کار می‌کند از طبقه کارگر است. ولی همجنس‌گرایی که صاحب بیمارستان است از طبقه کارگر نیست. کارگری که در دانشگاه به نظافت مشغول است و یا برای دانشجویان غذا می‌پزد از طبقه کارگر است ولی رئیس دانشگاه و یا عضو هیئت مدیره از طبقه کارگر نیست. یک پزشک زن ثروتمند که توانایی به کار گرفتن یک خدمتکار را دارد در مقایسه با خانمی که به کار نظافت مشغول است دید متفاوتی نسبت مسئله آزادی زنان دارد. خانم دکتری که هیچ احتیاجی به مراقبت از بچه‌ها، سرویس لباس‌شویی، خدمات درمانی و غیره ندارد. او به خاطر حقوق بالای خود از عهده مخارج بر می‌آید. بنابراین از دیدگاه چنین خانم دکتری آزادی به مفهوم فرصت‌های بهتر برای پیشرفت شغلی است. برای یک زن کارگر آزادی به مفهوم دستیابی به خدمات درمانی بهتر و سرویس مراقبت از بچه‌ها و خدمات رایگان زایمان است. جنبش مورد علاقه هالووی جنبش زاپاتیستی است به نظر هالووی این جنبش به خوبی نشان می‌دهد که پتانسیل شکستن انباشت سرمایه‌داری ضرورتاً دخیل به موقعیت انسان‌ها در فرآیند تولید ندارد.

شاید شما فکر کنید که مثال جنبش زاپاتیستی درست عکس این را ثابت می‌کند. عدم موفقیت جنبش زاپاتیستی در طول 8 سال فعالیت را می‌توان در چالش با دولت مکزیک مشاهده کرد. این جنبش قادر به شکستن حصارهای دور خود نبوده و تنها موفق به اجرای اصلاحات جزئی در منطقه خود شده است. شالوده‌ی یک مبارزه واقعی علیه سرمایه مکزیک ایجاد و رشد جنبش کارگری توده‌ای و مبارزه در سطح کل کشور است تا بتواند جنبش تمامی محرومان را به هم پیوند بزند. (5 سال از نوشتن این مقاله می‌گذرد. جنبش زاپاتیستی در طول 13 سال فعالیت خود هم قادر به در هم شکستن این حصار نشده است. م.) تنها طبقه است که می‌تواند زمینه‌ی واقعی را برای اتحاد علیه ظلم و ستم فراهم کند. هالووی این را رد می‌کند. سوسیالیسم هالووی مبارزه یک طبقه علیه طبقه دیگر را نادیده می‌گیرد. مارکس می‌گوید: "بدین سان، آثار سوسیالیستی و کمونیستی فرانسوی به کلی قلب ماهیت شد. چون این آثار در دست [فیلسوف] آلمانی دیگر بیانگر مبارزه‌ی یک طبقه با طبقه‌ی دیگر نبود، او یقین حاصل کرد که بر "یکسوی‌نگری فرانسوی" چیره شده است و به جای نیازمندی‌های حقیقی نیاز به حقیقت و به جای منافع پرولتاریا منافع ذات آدمی یعنی منافع انسان عام را، که به هیچ طبقه‌ای تعلق ندارد و جز در قلمرو مه‌الود پندارهای فلسفی از واقعیت برخوردار نیست، نمایندگی می‌کند."

#### مارکسیست ضد مارکسیست

همان‌گونه که تابه‌حال دیدیم هالووی در حالی که مارکسیسم سنتی را نفی می‌کند عقایدش را تحت عنوان مارکسیسم واقعی عرضه می‌کند. در این مسیر او چندین ادعا دارد:

1- انگلس مارکسیسم را مخدوش ساخته و آن‌را به یک علم پوزیتیویستی تبدیل کرده که می‌کوشد حقایق را با قطعیت بیان کند. این در حالی است که فنتیشیسم (بت‌وارگی) و وجود پدیدارهای کاذب شناخت واقعیت را غیر ممکن می‌کند.

2- مارکسیسم به روایت انگلس در شکل مخدوش شده‌اش به خصوص در جزوه‌ی انگلس (سوسیالیسم علمی و سوسیالیسم تخیلی) این‌طور استدلال می‌کند که جنبش عینی تاریخ مستقل از اراده انسان است و انتقال به کمونیسم در نتیجه تضاد بین رشد نیروهای تولید و روابط تولیدی ضروری است.

3 - مفهوم مارکسیسم به عنوان یک علم بر این مبناست که حقیقت توسط برخی افراد نخبه قابل مطالعه و درک می‌باشد.

در مفهوم لنینی حزب پیششار "فعالیت مارکسیست‌ها انتقال آگاهی و توضیح آن برای کارگران است. کار روشنگرانه و آموزش و نشان دادن منافع آن‌ها در زمره‌ی این فعالیت‌هاست."

4- بر طبق نظر هالووی و نظریه ضد تعین او، مارکسیسم سنتی به عنوان یک تنوری جامعه شناختی دیدگاه ایستا و جامدی را القاء می‌کند که بر طبق

آن سرمایه‌داری جامعه‌ای بسته است تا زمانی که لحظه‌ی انقلاب فرا برسد. بنابراین این هالووی این ایده را که سرمایه داری دارای قانون حرکت است رد می‌کند. "اگر ما حول این امر به مجادله برخیزیم که سرمایه داری کاملاً از طریق قانون حرکت قابل درک و فهم است، آن گاه در همان زمان ما می‌گوییم روابط اجتماعی کاملاً بت‌واره شده است."

ما قبل از این‌که این ادعاها را مورد بررسی قرار بدهیم باید خاطر نشان کنیم که اکثر این انتقادات حمله به کاریکاتوری از مارکسیسم است. ایده‌ی جدایی بین کارگرانی که قادر به درک واقعیت نیستند و روشنفکران سوسیالیست نخبه که توانایی این درک را دارند، یا سوسیالیسم به عنوان محصول تولید شده مارش ضروری تاریخ، از لنین و انگلس نیست بلکه از جانب سوسیال دموکرات‌ها و استالینیست‌ها و یا از سوی آکادمیسین‌هایی که پس از جنگ جهانی دوم ظهور کردند، کسانی مثل لویی آلتوسر می‌آید.

ما نمی‌توانیم از این ایده‌ی پست مدرنیستی هالووی در نفی توانایی بشر در در شناخت مثبت واقعیت دفاع کنیم. همان‌طور که مارکس می‌گوید: "تمامی علوم زانده بودند اگر پدیدار با ذات بر هم منطبق بودند." اما شناخت واقعی جامعه به طور نظاره‌گرانه و انفعالی حاصل نمی‌شود. همان‌طور که مارکس در "تزه‌ای فونریاخ" گفت (این تزه‌ها پس از مرگ مارکس، توسط انگلس درترمینیست! جمع آوری و به چاپ رسید):

"این پرسش که آیا اندیشه بشری با حقیقت عینی خوانایی دارد، مساله‌ای نظری نیست، بلکه مساله‌ای عملی است. انسان در عمل است که باید حقیقت، یعنی واقعی بودن، توان و این جهانی بودن اندیشه خود را ثابت کند. مجادله بر سر واقعی یا غیر واقعی بودن اندیشه - اندیشه‌ای که از پراکسیس جداست- صرفاً مساله‌ای اسکولاستیک است."

و مسئله عملی چیزی جز مبارزه‌ی طبقاتی نیست. این ایده که سوسیالیسم طی یک فرآیند تاریخی مستقل از اراده انسان حاصل می‌شود هیچ وجه اشتراکی با افکار مارکس ندارد. تاریخ نزد مارکس و انگلس عبارت است از عمل و عکس‌العمل انسان‌های واقعی. اما مارکس و انگلس معتقد نبودند که حوادث تصادفی هستند و یا با اراده‌ی محض انسان حاصل می‌شوند. انگلس در مقدمه‌ی دیالکتیک طبیعت می‌نویسد:

"بین اهداف تعیین شده و نتایج حاصله، اختلاف عظیمی وجود دارد. عوامل غیر قابل رویتی با قدرت تأثیر می‌گذارند. این عوامل و تأثیرات، بسیار قدرتمندتر از آن هستند که در طرح‌های ما پیش بینی شده بودند."

اگر هالووی در نوشته‌هایش پیگیر و وفادار باشد مجبور است یک‌سره کاپیتال مارکس را که انباشته از قوانین است رد کند. قوانینی چون قانون ارزش، قانون گرایش نزولی نرخ سود و غیره. بت‌وارگی کالاها که بر اساس وجه تولیدی ایجاد شده، مردم را تحت سلطه‌ی روند‌های اقتصادی قرار می‌دهد که بر روی آن هیچ گونه کنترلی ندارند. مارکس در آن قسمت از کاپیتال با عنوان "سرسخت بت‌وارگی کالاها و راز آن" چنین می‌گوید: "علت این تقلیل‌گرایی آن است که زمان کار لازم از لحاظ اجتماعی برای تولید کالاها، خود را به نحوی قهرآمیز و به مثابه‌ی قانون طبیعی تنظیم روابط اشیاء، بر روابط تصادفی و دایما در حال نوسان مبادله‌ی محصولات حاکم می‌کند، چنان‌که قانون جاذبه را آن‌گاه آشکارا می‌توان دید که باسی بر سر آدمی آوار شده است."

تحلیل‌های عجیب و غریب هالووی به او می‌گوید که نمی‌تواند این واقعیات را بی‌درد. زیرا پذیرفتن این واقعیات به این معنی است که او بی‌درد که سرمایه‌داری "هست" و بنابراین نمی‌تواند چیز دیگری باشد.

بحران‌های دوره‌ای یک تناقض مرکزی را در سرمایه‌داری روشن می‌سازد. تناقض بین این واقعیت که نیروهای تولیدی بیش از روابط تولیدی رشد کرده‌اند به این معنی است که سرمایه داری نیروهایی را بیش از توانش ایجاد کرده است.

بحران به تنهایی قادر به نابود کردن سرمایه‌داری نیست. تنها طبقه کارگر قادر به چنین کاری است. گفتن این‌که شرایط برای ساختن سوسیالیسم مهیاست به این معنی نیست که سوسیالیسم اجتناب‌ناپذیر است. یعنی مستقل از اراده‌ی انسان پدید می‌آید. این شبیه آن است که بگوییم طبقه کارگر قادر به فائق آمدن بر روابط اجتماعی بت‌واره شده و پیاده کردن اراده خود نیست. انگلس در آنتی دورینگ در بخش اول اقتصاد سیاسی چنین می‌گوید: "هم نیروهای تولیدی که توسط وجه تولید مدرن سرمایه‌داری ایجاد شده و هم سیستم توزیع کالاها که بر روی آن بنا شده با خود وجه تولید در تضاد قرار می‌گیرند. در واقع این تضاد به آن درجه‌ای می‌رسد که اگر قرار باشد تمامی جامعه محو و نابود نشود یک انقلاب در وجه تولید باید به وقوع بپیوندد. انقلابی که به تمامی اختلاف‌های طبقاتی پایان ببخشد."

سرمایه‌داری سیستمی غیر قابل کنترل است که تناقضاتش یا بشریت را به سمت نابودی سوق می‌دهد و یا به مرحله‌ی عالی‌تر سازمان‌دهی اجتماعی رهنمون می‌کند. این توضیح با بیان این مطلب که سوسیالیسم نتیجه اجتناب‌ناپذیر قوانین سرمایه‌داری است متفاوت است. گفتن این‌که علم توسط روشنفکران نخبه به کارگران ارائه می‌شود یا آنچه در بالا آمد کاملاً متفاوت است. و انگلس خودرهای طبقه کارگر را در مرکز پروژه انقلابی قرار داده است.

"به مدت تقریباً 40 سال ما بر این امر پای فشرده‌ایم که طبقه کارگر نیروی محرکه‌ی تاریخ است. و به طور مشخص مبارزه طبقاتی بین بورژوازی و پرولتاریا اهرم بزرگ انقلاب اجتماعی جدید است. بنابراین برای ما غیر ممکن است با کسانی همکاری کنیم که آرزوی می‌کنند مبارزه‌ی طبقاتی را از جنبش محو کنند. هنگامی که انترناسیونال شکل گرفت ما مبارزه را به این صورت فرموله کردیم که آزادی طبقه کارگر باید توسط خود طبقه کارگر به دست آید. بنابراین ما نمی‌توانیم با کسانی کار کنیم که می‌گویند کارگران بی دانش هستند و قادر به یادگیری و آموزش نیستند و باید توسط بورژواها و خردمبوروهای انسان دوست از بالا آزاد شوند." مارکس و انگلس، سلسله نامه‌هایی به آگوست بیل، ویلهلم لیبنخت و یولهلم برک و دیگران".

نکته خنده‌دار این جاست که نه انگلس بلکه هالووی است که سعی می‌کند نقش مرکزی طبقه کارگر را در تغییر جامعه محو کند.

#### ضدیت با حزب

هالووی می‌پرسد: "اگر ما مگس‌های منفردی هستیم که در تاروپود کنترل اجتماعی گیر کرده‌ایم و توسط شرایطی که ما را احاطه کرده قادر به دیدن واقعیت نیستیم پس چگونه می‌توان شرایط را تغییر داد؟ اما کاربرد استعاره تار و مگس تشبیه صحیحی نیست. جامعه شامل تله و مگس نیست بلکه شامل کارگرانی است که در محله‌های اجتماعی برای سرمایه داری در حال کار کردن هستند. مکان‌هایی که به اسارت گاه آن‌ها تبدیل شده و شرایط ایجاد شده آن‌ها را به اقدام اجتماعی به منظور تغییر این روابط رهنمون می‌کند.

وجود این تناقض است که مفهوم لنینی حزب مطرح می‌شود. برای لنین احتیاج به رهبری انقلابی سازمان‌یافته به دلیل ناموزونی در میزان آگاهی طبقه کارگر مطرح بود. ناموزونی که خود نتیجه موقعیت‌های گوناگون و متناقض است. حزب انقلابی گروهی نیست که خارج از طبقه کارگر و یا بر فراز آن مستاده باشد، بلکه سازمانی است که شامل آگاه‌ترین بخش از کارگرانی است که در مبارزات روزمره درگیر هستند و هدف آن‌ها فائق آمدن بر این ناموزونی و رهبری کارگران تا پیروزی است. اگر کارگران به آسانی تنها مگس‌هایی گیر کرده در تار عنکبوت باشند انقلاب دیگر ممکن نیست. از سوی دیگر اگر کارگران به طور خودانگیخته سوسیالیست بودند انقلاب زمان‌های بسیار پیش از این رخ داده بود.

در همین رابطه لنین در "یک گام به پیش و دو گام به پس" می‌گوید:

"به چه دلیل و بنا بر چه منطقی، از این قضیه که ما حزب طبقه هستیم می‌توان به این نتیجه رسید که ضرورتی ندارد بین کسانی تمایز قایل شد که در داخل حزب هستند و کسانی که به آن وابستگی دارند؟ درست بر عکس: بنا بر وجود تفاوت در درجه‌ی آگاهی و میزان فعالیت است که باید در میزان نزدیکی به حزب تمایز قایل شد."

و در جای دیگر همین کتاب می‌گوید:

"اگر هر اعتصابی تنها بیان خودبختی غریزه‌ی نیرومند طبقاتی و مبارزه طبقاتی نبود که ناگزیر به انقلاب اجتماعی منجر می‌شود، بلکه مظهر آگاهانه یک روند است آن وقت... اشاره به اعتصاب همگانی یک عبارت آناشیشستی تلقی نمی‌شود و حزب ما فوراً کل طبقه کارگر را در بر می‌گیرد و سرانجام بلافاصله کار را با تمام جامعه سرمایه‌داری یکسره می‌کند. برای این که حزب بتواند عملاً مظهر آگاه طبقه باشد باید بتواند آن چنان مناسبات تشکیلاتی به وجود آورد که ارتقاء به سطح معین آگاهی را تأمین کند و به طور نظام‌یافته آن را تکامل بخشد."

این افکار تنها زمانی حقیقتی خود را حفظ می‌کنند که لنینیسم از شکل مخدوش شده استالیانیستی رها شود. امری که هالووی در نشان دادن آن ناموفق است. در نزد هالووی تنها دو آلترناتیو سیاسی وجود دارد. نفی شبه آناشیشستی قدرت و سازمان سیاسی و یا مدل استالیانیستی از بالا به پایین سازمان سیاسی که اعضا و افراد فعال سازمان و حزب را همچون گوشت دم توپ مورد استفاده قرار می‌دهد.

اما هر دو این آلترناتیوها به بن بست رسیده‌اند. انقلابیون امروزه باید بر این پای بفرشند که ما در عمل و نه در حرف به سازمانی احتیاج داریم که در جریان مبارزه روزمره بین عناصر حزب انقلابی پیوند برقرار سازد. ما به حزب سیاسی که دنبال جاه و مقام است نیاز نداریم بلکه به حزبی نیاز داریم که عناصر مختلف مبارزه را به هم وصل کرده و طبقه کارگر و دیگر نیروهای اجتماعی متحدش را در مبارزه برای کسب قدرت آماده کند.

#### آلترناتیو

هالووی نه تنها هیچ راهی به جلو پیشنهاد نمی‌کند بلکه پس از به چالش کشیدن خواننده در کتاب 228 صفحه‌ای خود هیچ پاسخی برای پرسش مطرح شده ندارد. بالاخره در پایان کتاب نمی‌دانیم "چگونه دنیا را بدون کسب قدرت تغییر بدهیم؟"

پس چه راهی پیشنهاد می‌شود؟ نتیجه‌ی عملی این فلسفه چیست؟ به نظر هالووی جنبش‌های انقلابی در قرن گذشته همه در جستجوی قدرت بودند. بدتر از آن هالووی، انقلابی بزرگی چون روزا لوکزامبورگ که معتقد بود:

"سوسیالیسم نمی‌تواند با صدور قطعه‌نامه به وجود آید. حتی هیچ دولتی هر چه قدر هم سوسیالیستی باشد قادر به ایجاد سوسیالیسم نیست سوسیالیسم توسط

توده‌ها، توسط پرولتاریا باید ایجاد شود. هر کجا زنجیر سرمایه‌داری است باید شکسته شود".

(سخنرانی در کنفرانس افتتاحی حزب کمونیست آلمان 1918)

را با رفرمیستی چون برنشتین که برای او مفهوم سوسیالیسم چیزی جز کسب اکثریت در پارلمان نبود در یک کفه قرار می‌دهد.

نفی قدرت نزد هالووی بیش‌تر به برنشتین گرایش دارد تا لوکزامبورگ. اگر قرار باشد رخداد انقلابی در میان نباشد چگونه می‌توان به عمر سرمایه‌داری خاتمه داد. او به سادگی مسئله را دور می‌زند: برای پایان دادن سرمایه‌داری آن جنگ نکن بلکه به آسانی آن را تجسم کن. ما نباید بپذیریم که دنیای ما بعد از انقلاب به وجود می‌آید. "دنیای ما زمانی شکل می‌گیرد که ما در درگیری با سرمایه از ترم‌های سرمایه استفاده نکنیم". او منظور خود را در این مورد در مقاله‌ای که در روزنامه آرژانتینی هرامینتا به چاپ رسید چنین بیان می‌کند:

"گفته می‌شود که انتقال از سرمایه‌داری به کمونیسم بر خلاف انتقال از فئودالیسم به سرمایه‌داری در داخل جامعه قدیم تکامل می‌یابد. این به معنای آن است که به هیچ وجه کمونیسم از امکان رشد در داخل جامعه سرمایه‌داری برخوردار نیست. این ایده‌ی بر مفهوم انقلاب به عنوان یک رخداد بزرگ در حزب انقلابی به عنوان رهبر آن حادثه بزرگ استوار است.

چنین ایده‌ای این مهر را نادیده می‌گیرد که انقلاب قابل تصور نیست مگر آنچه اکنون وجود ندارد در اشکال متناقض و آنتاگونیستی، و در جامعه‌پذیری یک آلترناتیو قبلاً وجود داشته باشد که خود آن عمیقاً در فعالیت روزانه ما ریشه دارد. در عشق و دوستی و همبستگی در میلیون‌ها شکل هماهنگی، در همه آن چیزی که ما از زاپاتیست‌ها آموختیم آنچه به آن شرافت انسانی می‌گویند. توضیح مشروح این اشکال جنبینی توانایی مستقیم اجتماعی فرآیند انقلاب را شامل می‌شود."

خطر افکار هالووی در این جاست که مفاهیم مهمی چون انقلاب را حذف می‌کند که همواره یک گسست قطعی از یک جامعه به جامعه دیگر معنی می‌دهد و در آن یک طبقه با قهر طبقه دیگر را سرنگون می‌کند تا شکل اجتماعی نوینی را بنا نهد و معنی آن را تغییر می‌دهد. هالووی از یک تجربه اتوپیاوی الهام می‌گیرد و آن را انقلاب نام می‌دهد و به این ترتیب بر روی بحث ضد انقلابی خود نقاب می‌کشد. این روش ابداعی که تعریف چیزها را تغییر داده تا آن‌ها به ضد خود تبدیل شوند در سراسر کتاب دیده می‌شود.

بی شک بسیار مطلوب‌تر است اگر ما قادر بودیم با سرمایه‌داری به روش‌های او با آن. اما متأسفانه این امکان پذیر نیست. در انتها سیستم سرمایه‌داری باید توسط طبقه کارگر سرنگون شود نه با تجربیات صلح‌آمیز در یک رخداد انقلابی. آرژانتینازو 2001 دقیقاً نمونه چنین حادثه‌ای است.

چنین حادثه‌ای به طور ناگهانی ظاهر نمی‌شود بلکه نتیجه‌ی مبارزات پراکنده و جزئی کارگران است که اعتماد به نفس و آگاهی را به وجود می‌آورد که آن هم به نوبه‌ی خود آلترناتیوی برای بحران‌های موجود ارائه می‌دهد. از سوی دیگر تجربیات اتوپیاوی مثل مناطق خودمختار و تعاونی‌هایی که کارگران مالکیت آن را در دست گرفته‌اند ناچار می‌شوند با سرمایه با ترم‌های خود سرمایه‌مقابل کنند. به این معنی که باید منطق بازار را بپذیرند و گرنه از بین خواهند رفت. همان‌طور که روزلوکزامبورگ در جزوه‌ی خود "فرم یا انقلاب" اشاره می‌کند:

"کارگرانی که در بخش‌های تولیدی تعاونی تشکیل داده‌اند در برابر ضرورت تناقض آلود اتخاذ مطلق‌گرایی قرار می‌گیرند. آن‌ها مجبورند نسبت به خودشان مثل کارفرمایان سرمایه دار رفتار کنند. و این دلیل معمول شکست تعاونی‌های تولیدی است که یا تبدیل به بنگاه‌های خالص سرمایه‌داری می‌شوند و یا در صورتی که تفوق منافع کارگران همچنان بر تعاونی ادامه یابد منحل می‌شوند".

اگر کارگران، یک کارخانه را در بوننوس آیرس اشغال کنند و تصمیم بگیرند که آن را اداره کنند تهدیدی متوجه سیستم سرمایه‌داری نخواهد بود، اما اگرچندین سری از کارخانه‌ها توسط کارگران اشغال بشوند و بعد آن‌ها با هم ارتباط برقرار کنند و مجمع نمایندگان کارخانجات را تشکیل بدهند آن موقع سرمایه‌داری به وحشت خواهد افتاد. موفقیت یا شکست این فرآیند تنها با یک حادثه انقلابی مشخص می‌شود که در آن تعیین خواهد شد کدام طبقه بر جامعه حکم خواهد راند.

بیگانگی گسست "کنش از کار انجام شده" نیست بلکه محصول جامعه‌ای است که اکثریت برده در حال انباشت برای اقلیت است. بنابراین برای غلبه بر از خود بیگانگی نباید به اقدامات فردی و مجزا و انعکاسی و ایجاد تعاونی پرداخت. و یا در حواشی سرمایه‌داری مکان‌هایی جداگانه برای سکونت ساخت. گسست و نفی از خود بیگانگی حاصل روند مبارزه دسته جمعی است و کارگران در خلال آن به قدرت خود پی می‌برند. و در می‌یابند چگونه شرایط و موقعیت‌های‌شان را تغییر بدهند. برای رسیدن به چنین امر مهمی وجود یک سازمان آگاه ضروری است. از گروهی نخبه که دور از مبارزه ایستاده‌اند کاری بر نمی‌آید. ما به سازمانی نیاز داریم که در کوران مبارزه آزموده شده و انقلابی‌ترین عناصر را گرد هم می‌آورد. از خود بیگانگی زمانی به طور قاطع ریشه کن می‌شود که جامعه بر اساس اقدام مشترک تاسیس شود. جامعه‌ای که در آن تولیدکنندگان در هماهنگی با یکدیگر کل تولید و توزیع را بر اساس نقشه آگاهانه سازمان دهند.

گزیده‌هایی از نوشته دکتر عزت مصلی نژاد تحت عنوان:

## نگاهی به کتاب شعر عیدی نعمتی

در معرفی کتاب شعر عیدی نعمتی به نام:

### "چقدر سوراخ روی این دیوار است"

بررسی کتاب شاعر یکی از مشکلتزین هنرهاست. شاعر باید در آن واحد چندین ویژگی را با خود داشته باشد؛ آگاهی از شعر و ادبیات کهنه و نو، ادبیات بومی و ادبیات جهانی، چیرگی بر فراز و نشیب‌های زبان و دستور آن، تسلط بر فن شعر و شاعری، قریحه سرایش شعر و بالاتر از همه احساس شاعرانه که ظرافت، لطافت، شورانگیزی، تحلیل دور و دراز و نکته‌سنجی را در خود نهان دارد. تازه اگر همه‌ی این ویژگی‌ها در کسی جمع شود باز هم ممکن است فرد نتواند به عنوان شاعر جلوه‌گر شود. برای شاعر شدن نوعی شیدانی ویژه و دیوانگی خردمندانه لازم است. چرا که هنرمندان - بویژه شاعران - همواره به ندای دل و احساس پاسخ می‌دهند و در چشم آنان که در بند عقل عملی اند غیر عادی جلوه می‌کنند. عیدی از اندیشه‌ی ظریف و ذهنی آهنگین برخوردار است.....

"چقدر سوراخ روی این دیوار است" عنوان کتاب تازه‌ی عیدی است. "سوراخ" در این اثر نه روزنه‌ای که از آن نور به درون تابد و نه کنایه است از ارتباط درون و بیرون. سوراخ جای گلوله‌هایی است که آزادگان را به خاک و خون افکنده است. سوراخ نمادی از "فریادهای تکه‌تکه شده" این آهنگ غم‌افزایی است که به صورت گوناگون در سرتاسر کتاب نواخته می‌شود. کتاب شعر عیدی نعمتی را بارها و بارها باید خواند. هر بار که آن را خواند معنی تازه‌ای در آن یافت و احساس تازه‌ای در من برانگیخت. تورنتو - نوامبر 2008

### بقیه: میزان مبسوط الید بودن ولی فقیه!

جمهوری ملاحظه کرد. تصویب چنین قانونی برخلاف قوانین تائفونی جمهوری اسلامی و حکم صریح خمینی صورت گرفته است و فراموش نمی‌کنیم که مدتی پیش، نوه خمینی نسبت به خط و نشان کشیدن سپاه در امور سیاسی و عدول از وصیت امام به مقامات حاکمیت هشدار کرد. در واقع فرماندهان سپاه که تا بیروز "قانون" را از طریق استغفاهای صوری خود دور می‌زدند، امروز به مدد گسترش نفوذ مستقیم خود در ساخت قدرت، بسپه‌ولت قانون را متناسب با اندام خود تغییر می‌دهند، بدون آنکه آب از آب تکان بخورد!

\*2- این خبر را که در روزنامه‌ها و سایت‌های گوناگونی آمده است می‌توانید از جمله در آدرس زیر مشاهده کنید:

[mizannews.com/default.asp?nid=1062](http://mizannews.com/default.asp?nid=1062)

### بقیه: اهداف موافقت‌نامه امنیتی آمریکا و عراق

#### و آینده کشورهای خاورمیانه به ویژه ایران

تبدیل شده است. در این مدت آمریکا فقط از طریق حمله و اشغال نظامی و تسخیر ارضی و استفاده از نظامی‌گری به عنوان ابزار در پیشبرد هدف خود قادر شد که در کشورهای گرانادا (۱۹۸۳)، پاناما (۱۹۸۹)، یوگسلاوی (۱۹۹۶)، افغانستان (۲۰۰۱) و عراق (۲۰۰۳) موفق به تغییر و جای‌گزینی رژیم گردد. در واقع هدف تحمیل قرارداد و توافقنامه امنیتی با عراق از طرف نوحافظه کاران حاکم در کاخ سفید «قانونی» ساختن تثبیت قدرتی نظامی آمریکا به عنوان مدیر عامل و راس نظام جهانی در خاورمیانه «جدید» است. به کلامی دیگر فلسفه ارانه طرح موافقت‌نامه امنیتی تثبیت دستاوردهای هنیت حاکمه آمریکا در جدال با ابر قدرت افکار عمومی جهانی در صحنه عراق و خاورمیانه می‌باشد. تصویر نوحافظه کاران حاکم از این معاهده تسلط کامل (هژمونیک) نظامی، سیاسی، امنیتی و اقتصادی بر عراق به عنوان اولین و مطمئن‌ترین سکوی پرش در پروژه جهانی آمریکا در خاورمیانه جدید است. آمریکا با عقد و تصویب این معاهده می‌خواهد به مردم جهان، به کل متحدین و رقبای خود، به‌ویژه چین و روسیه و حتی به دولت‌های گوناگون کمپرادوریه خود در خاورمیانه، یادآوری کند که ابر قدرتی نظامی است و حوزه و ابعاد اقتدارش در خاورمیانه و نهایتاً در کل جهان باید به رسمیت شناخته شود. ولی بررسی اوضاع و چشم‌انداز فعل و انفعالات سیاسی در خاورمیانه و جهان نشان می‌دهد که پدیده جهل در به‌کارگیری زور و بی‌اقتی فراگیر در سیاست خارجی آمریکا نه تنها افکار عمومی جهانی را بیش از هر زمانی در گذشته علیه ابر قدرتی بلامنازع آمریکا بسیج ساخته، بلکه به ابعاد و عمق تضادی که سیاست‌های امپریالیستی آمریکا در کشورهای خاورمیانه و از جمله ایران به‌وجود آورده، بیش از پیش دامن زده است.

در مرکز انتقال به این جامعه باید کارگران قرار گیرند. به این دلیل ساده که آن‌ها در قلب سیستمی قرار دارند که ثروت فراوانش را تولید می‌کنند. قرار گرفتن در مرکز به این معنی است که علاوه بر آن مبارزاتی در حواشی این مرکز در حال انجام است. مبارزه علیه تبعیض نژادی، مبارزه علیه سرکوب زنان، مبارزه علیه سرکوب همجنس‌گرایان و مبارزه بومیان برای حق تعیین سرنوشت بخشی از این مبارزات به شمار می‌روند.

هالووی به درستی روح خلاق را که در جریان هر مبارزه به ظهور می‌رسد مورد ستایش قرار می‌دهد. به طور مثال می‌گوید: "ما به اعتصابی نیاز داریم که به متوقف کردن کار اکتفا نمی‌کند بلکه راه‌حل‌های دیگری چون فراهم کردن سرویس اتوبوس مجانی و نوع دیگری از خدمات درمانی را مطرح می‌کند". اما این گونه راه‌حل‌ها اگر مسئله قدرت را در نظر نگیرند با شکست مواجه خواهند شد. در قسمت پایانی کتاب تحت عنوان "انقلاب؟" (بخش روشنی که کمتر در طول کتاب می‌بینیم) هالووی همرانی خود را با مارکس نشان می‌دهد که خلق یخ‌کنندگان باید خلق یخ‌شوند. برای رسیدن به چنین هدفی هالووی چه خواهد و چه نخواهد به قدرت نیاز دارد. به قدرت کارگران که ابتدا کنترل کارخانجات، بیمارستان‌ها، معادن و مدارس را در دست بگیرند تا بتوانند نیروهای مسلح ارتجاع را درهم بشکنند. نفی هرگونه نیاز کارگران به نیروی سازمان‌یافته و متمرکز به شکست جنبش منجر خواهد شد. آیا دلیل شکست آناشویست‌ها در جنگ داخلی اسپانیا زمانی که کنترل پارسلونا را در 1936 در دست داشتند این نبود که به هیچ قدرتی اعتقاد نداشتند و قدرت را به دولت قدیم ارزانی کردند؟

تنوری ضد قدرت هالووی انعکاس ضدیت با جریان‌ات سیاسی در سطح جهانی است به خصوص در آرژانتین. شکست استالینیسیم و از هم گسیختن چپ سنتی توام با نفرت از احزاب سنتی بورژوازی در قدرت گرفتن این تمایل نقش مهمی بازی کرد. اما هالووی آنچه را که در مرحله‌ای از مبارزه دیده می‌شود تبدیل به یک نظریه سیاسی کرده است. جنبش آرژانتینازو در حال حاضر با این مسئله روبه‌رو است که چگونه بعد از مرحله‌ی "همه احزاب سیاسی باید پی کارشان بروند" خود را ارتقا دهد. در حالی که هالووی در همین مرحله همه احزاب سیاسی باید پی کارشان بروند "می‌تواند به طرق مختلف تفسیر شود. این پرسش که بعد چه خواهد شد یا به این صورت پاسخ خواهد گرفت که احزاب یا رهبران جدید رفرمیست حتی برای کوتاه مدت به اریکه قدرت خواهند رسید و یا کل سیستم بازسازی خواهد شد. کتاب هالووی نه تنها به این پرسش اساسی که بعد چه خواهد شد پاسخی نمی‌دهد بلکه خواننده را با ستایش‌های پرطمطراق از تجربه زندگی اتوپییایی از رفتن به چنین مسیری منحرف می‌کند و هج راهی را به جلو عرضه نمی‌کند.

برای آشنایی به آرای جان هالووی و نقد آن به کتاب سوژه انقلابی از انتشارات بیدار مراجعه کنید. به زودی نشر بیدار نقد دیگری بر آرای هالووی منتشر می‌کند. [www.nashrebidar.com](http://www.nashrebidar.com)

#### \* پیوندها \*

ایمیل روابط عمومی سازمان

[public@rahekgargar.net](mailto:public@rahekgargar.net)

تلفن روابط عمومی سازمان

0049-69-50699530

شماره فاکس سازمان

33-1-43455804

سایت راه‌گر

[www.rahekgargar.net](http://www.rahekgargar.net)

سایت رادیو برابری

[www.radiobarabari.net](http://www.radiobarabari.net)

سایت اتحاد چپ کارگری

[www.etehadchp.org](http://www.etehadchp.org)

سایت رادیو صدای کارگران ایران

[www.sedayekargaran.com](http://www.sedayekargaran.com)

نشر بیدار

[www.nashrebidar.com](http://www.nashrebidar.com)

نشریه انگلیسی ایران بولتن

[www.iran-bulletin.org](http://www.iran-bulletin.org)

توجه: مقالاتی که با کد "دیدگاه"

مشخص میشوند، الزاماً بیانگر مواضع

سازمان نیستند.



## تغییر "هوشمندانه" و بعد از صدام!



صدام به خواب هم نمی‌دید که روزی گورش به زیارتگاه مردم بی‌خبری تبدیل شود که...

### "تغییر هوشمندانه"

روشنگری انتخابات آمریکا و پیروزی اوپاما فعالیت‌ها به کار گرفته شده تا بلایی که تجاوز به عراق و اشغال بر سر مردم این کشور آورده به دست فراموشی سپرده شود، و حتی بدتر از این در خدمت دامن زدن به جنگ دیگری هم به کار گرفته میشود. این در حالی است که اگر نظر جاناتان فریدلند **Freedland Jonathan** مفسر گاردین، رادیو بی بی سی و **Jewish Chronicle** را باور داشته باشیم اوپاما کیوتریست، بلکه بازی است که سیاست‌های پوش را تعقیب خواهد کرد ولی به شیوه ای "هوشمندانه". به عقیده فریدلند، اوپاما:

\* "نه فقط مخالف هر نوع جنگ نیست"، بلکه مخالف "جنگ با ترور" پوش هم نیست...

\* در فکر گسترش حملات در درون مرزهای افغانستان و پاکستان، به بهانه تعقیب بن لادن است...

\* نه از ترس تولید بمب توسط ایران، بلکه اساسا برای جلوگیری از مسابقه تسلیحاتی در منطقه در مقابل پرونده هسته ایران موضع سختی دارد که مذاکره مرحله اول و استفاده از زور آخرین مرحله آن است...

\* و سرانجام به عقیده فریدلند تفاوت اوپاما با بوش و جمهورخواهان درست در همینجا یعنی بر سر پرونده هسته ای ایران است که خود رانشان میدهد، زیرا اگر مک کین میخواست دور اروپا بگردد تا رویایی‌ها را در مورد لزوم استفاده از زور علیه ایران متقاعد کند، دو میلیون نفر علیه او تظاهرات میکردند و شعار میدادند: "دیگر گول نخواهیم خورد...". اما تحت ریاست جمهوری اوپاما "اقدام مسلحانه بین المللی علیه ایران بیش از هر حالت دیگر امکان پذیر میشود...".

همین "تغییر" برای جاناتان فریدلند کافی است: "او کامل نخواهد بود... ولی حالا افلا میتوانیم نفسی به راحتی بکشیم و حتی از خوشحالی فریاد بزنیم." [1]

ولی آیا این نوع "تغییر" برای مردم عراق، افغانستان، پاکستان و هر کشوری که دچار مصیبت دوگانه ارتجاع داخلی و احتمال حمله خارجی است هم، راضی کننده است؟

فقط مفسر هفتگی گاردین نیست که از این نوع "تغییر" نفسی به راحتی میکشد و حتی به وجد می‌آید. این خبر یا تفسیر برای همه جنگ طلبان هم مایه آرامش و خوشحالی است. اما اشتباه است اگر فکر کنیم فقط "یاران" آمریکا از این نوع "تغییر" استقبال میکنند. "بازها" بی هم که دور و بر "دشمن" و "محورهای شرارت" جمع شده اند، میتوانند نفسی به راحتی بکشند، حال این "دشمن" میخواید القاعده باشد یا طالبان یا محفل کیهان و حلقه یاران نزدیک به ولایت اسلامی در ایران. جنگ و دشمن خارجی همانطور که خمینی گفته بود برای آنها "نعمت" است: در جمهوری اسلامی برای حفظ قدرت و توجیه سیاست سرکوب داخلی، برای القاعده و طالبان ها و سایر بنیادگرایان در خدمت تبلیغ دیدگاه‌های بنیادگرایانه و گسترش پایه خود در میان مردم سرخورده. آنها به چشم خود دیده اند که حتی صدام هم بعد از سال‌ها سرکوب وحشیانه به مدد همین "نعمت" برای خود پایه توده ای فراهم آورد و در حال اسارت و حتی بعد از مرگش بر بوش- که او را هیئت عرب خوانده بود- پیروز شد.

زیرا او اگرچه دیکتاتوری خون آشام و بیرحم بود، اما همه میدانند چه جاه طلبی‌هایی در سر داشت که زنده و مرده خود را به عنوان "رهبر جهان عرب" جا بزند. باوجود این هرگز به خواب هم نمی‌دید که روزی گورش به زیارتگاه مردم بی‌خبری تبدیل شود که داوطلبانه گل‌های روی گورش را تازه نگه میدارند، در سالروز اعدامش بر سر و سینه می‌کوبند، روز تولدش دخترکان خردسال را در حالیکه لباس‌های باله بر تن دارند به نشانه گرامیداشت عشق صدام به تمدن و هنر بر سر مزارش می‌فرستند، دیدار از مزار "رهبر کبی" را به برنامه درسی این و آن مدرسه تبدیل می‌کنند. تازه علاوه بر همه اینها، آمریکا ملتسمانه افسران و سربازان ارتش صدام و مقامات منفور یعنی را فراخوانده و از آنها برای سازمان دادن "ارتش اسلامی" و "پسران عراق" یاری میخواید. یعنی های سابق باضافه ی احزاب و ایس‌گرای شیعه بعلاوه نیروهای اشغال، این است ترکیب حکومت جدید در عراق.

یک "تغییر هوشمندانه" چه تحولی در این وضعیت ایجاد میکند؟ این یک واقعیت تجربه شده تاریخ است که نه فقط یک تجاوز شکست خورده مثل عراق، بلکه تجاوز "موفق" هم متحدان و موافقان محلی خود را عمداً از ارتجاع داخلی، و چه بسا از میان کادرهای "دشمن" سابق جمع آوری میکند. چون هیچکس نمیتواند به خوبی و توان آنها به مردم خود خیانت کند.

بعلاوه آنچه از ثروت مردم بعد از غارت و نابودی بر جای مانده در دست آنها جمع است و آنها بهترین شرکای بازاری آزادی هستند که اشغالگران با حمله به کشورها می‌خواهند آنرا گسترش دهند. این یک تجربه با ارزش و لازم برای به خاطر سپردن است که از نظر سیاسی در عراق یعنی ها، در افغانستان و پاکستان طالبان‌ها بیش از نیروی دیگری به عنوان طرف معامله برای اشغالگران ارزش پیدا کرده اند. هم چنانکه از نظر اقتصادی در بازار فتح شده ی بغداد، غارتگرانی که از طریق نزدیکی به رژیم صدام ثروت اندوختند، یا آنها که در جریان تحریم و بعد حمله و اشغال در غارتگری شرکت کردند، اکنون نقطه اتکای اصلی شرکای خارجی برای به راه انداختن این بازار و رونق دادن به آن به شمار می‌آیند.

### جراح سابق صدام و کابوی "کارآفرین" امروز!

چندی قبل دیوید اسمیت گزارشگر روزنامه گاردین در جریان بازدیدی دو هفته ای از بغداد، دیداری با دکتر مویید حامد، جراح قلب صدام داشت که به خوبی نشان میدهد دشمنان مردم چه استعداد غریبی دارند زیر یک سقف جمع شده و منافع خود را دنبال کنند.

پذیرایی از آقای اسمیت در آشپزخانه ی پزشک صورت میگردد. غذاهایی که دکتر با آنها از آقای اسمیت پذیرایی میکند نشان میدهد دکتر برخلاف اکثریت مردم عراق، از کمبود گوشت مرغ و گوساله و شکر و نان برشته در رنج نیست. چلچراغ و تزیینات آشپزخانه نشان میدهد او وضع رو به راهی دارد. آقای اسمیت خاطر نشان میکند او باید یکی از آن عراقی‌های مطلوب آمریکایی‌ها باشد.

گزارش نشان میدهد دکتر حامد پول زیادی در بساط دارد. آقای اسمیت به ما نمی‌گوید یا نمیداند این پول‌ها چگونه به دست آمده اما به ما خبر میدهد دکتر "با پول خودش" یک موتور جنراتور برق خریده، 15 پارک محلی را زه کشی کرده و در حال ساختن یک مرکز خرید یک میلیون پوندی است که به بزرگ ترین مرکز خرید بغداد تبدیل خواهد شد و 24 ساعته باز خواهد بود.

هشت همسایه دکتر در انفجارها کشته شده اند و یک بار هم انفجار یک بمب، شیشه پنجره های خانه او را در محله دورا خرد کرده است. دکتر از آن جمله عراقی‌هاست که حضور القاعده و خشونت‌هایش به او بهانه داده که به سربازان آمریکایی اطلاعات بفروشد.

جراح قلب صدام که یک بار هم جان عدی پسر صدام را نجات داده، حالا محبوب مقامات آمریکایی است. آقای اسمیت میگوید مأموران از سفارت خانه های آمریکا و انگلیس به ملاقات او می‌روند و ژنرال پترنوس به او گفته هر محله بغداد به یک حامد نیاز دارد. دیوارهای اتاق پذیرایی دکتر مزین شده است به تصاویری از این ملاقات‌ها که در آنها به گفته اسمیت "میلیونر سیلیو زیر یک کلاه کابویی نیش اش را باز کرده است." بعلاوه مدال‌های رسمی که نیروهای اشغال به نشانه "سیاس" به دکتر داده اند روی دیوارها آویزان است.

اسمیت نام گزارش خود را گذاشته است: "قلب، مغز... و عضله" قلب و مغز برای سرمایه داران، و عضله برای توده مردم. گزارش با عکسی هم همراه است که در آن دو دختر معصوم در کنار پاهای چکمه پوش سربازی دیده میشود که میل خانه آنها را شریک شده است. آنها با تردید و ترس به او مینگرند. [2]



آمار سازمان های بین المللی از فقر گسترده مردم عراق خبر میدهد بطوریکه اکنون مردم عراق، از این نظر در موقعیتی بدتر از فقیرترین کشورهای آفریقایی قرار گرفته اند. اما این امر بدان معنا نیست که عراق از ثروتمند تخلیه شده است. کشوری که صاحب دومین ذخیره نفت جهان است هرگز از غارتگری بی نصیب نمی ماند و حالا عراق کشوری است پر از "مقاطعه کاران" یا همان ها که طرفداران بازار در ایران "کارآفرین entrepreneur" معنا کرده اند. به هر حال آقای دکتر رقبایی دارد که از موفقیت او خوشنود نیستند. مقاطعه کاران دیگر از امتیازهایی که آمریکایی ها به دکتر حامد داده اند دلگیر شده اند. یکی از آنها به نام میروآت جاکوب به دیوید اسمیت میگوید آمریکایی ها کسانی مثل خود جاکوب را زیر گرفته و قراردادهای را بدون مزایده به حامد داده اند. البته او یادآوری میکند شکایت هایشان موثر بوده و حالا آمریکایی ها دارند بقیه مقاطعه کاران را نیز مورد لطف خود قرار میدهند. جاکوب اسم این کار را گذاشته: "توزیع ثروت!"

اسمیت در مورد ریزه های کارهای مهم هم نوشته است که خود بخود اطلاعات جالبی در آنها میتوان یافت:

حامد آشکارا به قدرت نرم آمریکایی ها تسلیم شده است. در گاراژ او خودروهای لوکس آوالون و آرماندو پارک شده است. او با افتخار میگوید "هر دو آنها در کنتاکی ساخته شده اند." سربازان آمریکایی هفته ای دو بار به او زنگ میزنند تا اطلاعات بگیرند و از وضع محل باخبر شوند. روز پنجشنبه من با آن ها جلسه داشتم، ما روی میل ها و صندلی های مزمین به طلا نشسته بودیم در مقابل ما پنج میز قرار داشت که سینی ها نقره ای بزرگ انباشته از انبوهی از موز، سیب و پرتقال، بطری ها بیسی و ظروف پر از شیرینی روی آن ها بود. در یک گوشه کلاهی روی زمینه پرچم موج آمریکا قرار داده شده بود که روی آن نوشته شده بود "آمریکایی". در کنار اینها یک تلویزیون بزرگ پاتاسونیک بود که حامد طی دو ساعت مکالمه ای که داشتیم کاتال های آنرا عوض میکرد. البته فقط حامد ها نیستند که یک شنبه از یار صدام به یار آمریکا تبدیل شده اند. آمریکایی ها هم تحت تاثیر عواقب "جنگ با ترور" و "جنگ تمدن ها" عاید شده و با فرهنگ اسلامی که به مدد اشغال در عراق رشد کرده "اندوخته" شده اند و حالا انواع موفتلان اسلامی دارند و یک کارت به انتلاف شیعه میدهند و یک کارت به انتلاف سنی و روی هر دو کارت هم نقش الله تصویر شده است. اسمیت می نویسد وقتی حامد کاتال های تلویزیون را عوض میکرد نخست گزارشی "ارتش اسلامی" و "پسران عراق" را نشان میداد، پشت آن پاتریک سویز در "رقص کثیف" و بعد بروس لی در آژدها ظاهر شد.

### خلق یک قشر وابسته جدید!

آقای اسمیت حامد را به عنوان "گونه ی جدید دلانان عراقی" معرفی میکند. حامد یک ساعت خیلی گران به میج می بندد و سیگاری در گوشه لب دارد. به گفته ی اسمیت این هر دو مشخصه ی این "گونه" ی جدید است.

کاپیتان راسل ماتیوس، یک افسر آمریکایی در باره حامد به اسمیت میگوید: "او احتمالا قبلا این طرف ها نبود. اینترپرنورها رهبر شده و جای شیوخ را میگیرند. شیوخ با متناسب با تحولات جای خود را پیدامیکنند." آقای اسمیت در مورد جایگاهی که شیخ ها پیدا کرده اند توضیحی نمی دهد، اما ما حداقل جایگاه یک شیخ را می شناسیم: آیت الله سیستمی در جایگاه ولایی.

اسمیت با ماتیوس در خیابانی که این قشر در آن پرسه میزنند راه میروند. این آن عراقی نیست که ما می شناسیم. این جا دارند روی اجاق های شعله ور جوجه سرخ می کنند و خریدارها دنبال خرید میوه و موبایل هستند. جفت ها بلند زنان دست هم را می گیرند و مادر بزرگ ها بچه های شان را به پارک های دکتر سابق می برند. به گفته اسمیت آنها نگران رفتن آمریکایی ها هستند. یکی از آنها به اسمیت میگوید: "آنها باید برای همیشه بمانند." اسمیت هشدار میدهد: "آمریکایی ها در معرض این خطر قرار گرفته اند: اینجا یک فرهنگ وابستگی در حال خلق شدن است!"

آقای اسمیت یک هشدار دیگر هم دارد: آمریکایی ها میگویند خشونت در محله دورا طی سال گذشته کاهش یافته است. اما قضاوت در مورد بغداد از روی این محله مثل قضاوت در باره روسیه بر اساس سالن امیر است. به گفته اسمیت درست در شمال محله دورا، صدر سیتی قرار گرفته است: با دو و نیم میلیون جمعیت فقیرش، با تداوم خشونت ها و انفجار بمب ها. بحث آقای اسمیت در مورد اینجا حول مقتدا صدرست و نفوذ بدخیم ایران و مساله پایان دادن به اشغال.

### و ساکنان نوین دیگر شهر...

ساکنان شهر را علاوه بر اینها سگ های وحشی هم تشکیل میدهند که هر روز چند کودک را گاز میگیرند ودر نتیجه خطر گسترش بیماری هاری. آقای اسمیت میگوید آخرین باری که سگ ها بچه ها را گاز گرفتند دامپزشکان سعی کردند سگ ها را با قطعه ای از گوشت آلوده به سم بکشند: "اما قبل از اینکه سم ها به گوشت برسد، گوشت دزدیده شده بود: "بوسیله پلیس".

شهر ساکنان جدید دیگری هم دارد: سربازان آمریکایی از گوشه و کنار آمریکا آمده اند: کالیفرنیا، فلوریدا، کانزاس، کنتاکی، لونیویانا، کارولینای شمالی، تکزاس، واشینگتن... بگذریم از انگلیسی ها، لهستانی ها، گرجی ها و دیگران که آقای اسمیت از آن ها یاد نمی کند. اسمیت در باره سربازان آمریکایی میگوید: آنها "عموما خوش بین مانده اند و سعی میکنند کمک کنند." حتی یکی از آنها به آقای اسمیت گفت مدرسه حقوق را ول کرده و اینجا آمده: "من در رویا زندگی میکنم."

اما اینها نقاب است. حتی گزارش آقای اسمیت که چهره زشت اشغال را پشت پرده نگاه داشته است، اقرار میکند: ولی زیر پوسته را خراش دهید تا درد، حقیقت رک و راست و تریدهای جانکاه نسبت به مأموریتی بدون هدف مطمئن به سطح بیاید... یک سرباز که از میامی آمده آستین بلوز خود را بالا زد برای اینکه جای زخم گلوله در شانه خود را نشان دهد، جای زخم نه از خمپاره یک عراقی بلکه از زندگی قبلی اش به عنوان یک دزد. او با شروع خدمت در ارتش از زندان رهایی یافت ولی حالا به نظرش می آید از تابه داغ به درون آتش پریده است...

### عسکر اولادی مسلمان هم میتواند با "تغییر هوشمندانه" کنار بیاید!

چیزهای زیادی در عراق تغییر کرده است مگر دو چیز: اول انبوه توده لگد مال شده ای که همیشه کوه مصیبت و اندوه و فقر و جنگ بر دوش آنها بار میشود و اثری از آنها در گزارش اسمیت نمی بینیم. دوم طبقه بازار و ممتازه که همیشه با قدرت حاکم اند و قدرت حاکم با آنهاست. این ها نه تنها همیشه طرفدار "وضع موجود" هستند، بلکه میتوانند طرفدار "تغییر هوشمندانه" هم باشند، زیرا با "تغییر هوشمندانه" فقط حاکم موجود تغییر میکند، نه "وضع موجود".

به "تغییر" در عراق نگاه کنید. اگر بخواهیم با مشخصات ایران انطباق دهیم، این سناریوی دلهره آور را خواهیم داشت: بعد از سی سال رنج و مبارزه و امید و انتظار ناگهان در وضعیتی قرار بگیریم که در آن گور امثال خامنه ای و احمدی نژاد با حسن نظارت آمریکایه زیارتگاه تبدیل شده است که شاعران بر مزارش شعر میگویند و روشنفکران در مقابلش کلاه از سر بر میدارند، سردارهای جانی سپاه و بسیج و ناجا به "بارزش ترین" نامزد های مذاکره برای "ناجی" خارجی و نقطه اتکالی او برای ایجاد ملیشهای "پسران ایران" و "ارتش بیداری" تبدیل شده اند، رئیس جمهور جدیدی داریم که فعالاته برای تجزیه کشور و گنجتاییدن مقدمات رسمی این تجزیه در قانون اساسی تلاش میکند و در راه رسیدن به این هدف به سفیر آمریکا پنیروستایی و به روزنامه نگاران دلار رشوه میدهد، آمریکایی ها را می بینیم که پست مدرن شده و قوانین شریعه را درون قانون مدنی جا داده اند و عسگری اولادی مسلمان را می بینیم که کلاه کلبویی روی سر گذاشته و سیگار برگ گوشه لب، در مقابل پرچم موج آمریکا شعار میدهد: "مقاطعه کاران و غارتگران جهان متحد شوید...".

این "تغییر" چه به صورت خشن "تغییر رژیم" بوش صورت گیرد، چه به شیوه "هوشمندانه" منتسب به اوباما، آن دو چیز ثابت یعنی رابطه حاکم ستمگر و مردم محکوم را تغییر نمیدهد. برای اینکه این رابطه تغییر کند، تغییر باید از پانین صورت بگیرد و به نیروی کسانی که سرنوشت خود را نه به "حاکم مصلح" سپرده اند نه به "ناجی هوشمند" بلکه آگاهانه تصمیم گرفته اند که دیگر محکوم نمانند.

[1] ضمنا تفسیر فریدلند از انتخابات آمریکا و خوشحالی مردم جهان از پایان دوره بوش مثل تفسیر اصلاح طلبان از انتخابات دو خرداد ایران است: اگر مردم با استقبال از یک جناح بیزاری خود از جناح دیگر را به نمایش بگذارند، پس طرفدار بقای نظام هستند.

[2] مقاله دیوید اسمیت در گاردین

<http://www.guardian.co.uk/world/2008/may/25/iraq>

\* مقاله جاناتان فریدلند در گاردین

<http://www.guardian.co.uk/commentisfree/2008/nov/12/comment-obama-white-house-peace>

25 آبان 1387

## اهداف موافقتنامه امنیتی آمریکا و عراق و آینده کشورهای خاورمیانه به ویژه ایران

یونس پارسائیان  
بخش اول

درآمد

علت طرح معاهده امنیتی اخیر آمریکا با عراق به شکل یک «توافقتنامه» بر خلاف لفاظی‌های دولتیان آمریکایی، پایان موعد سازمان ملل متحد برای حضور نیروهای نظامی آمریکا و مونتفینش در عراق در اواخر سال ۲۰۰۸ نیست. مصرف داخلی این معاهده به‌ویژه در انتخابات ریاست جمهوری نیز نمی‌تواند حق مطلب را بیان کند. سیاست‌ناظر بر طرح این معاهده از طرف نوح‌محافظه‌کاران فعلا حاکم در کاخ سفید حکایت از این دارد که راس نظام جهانی تلاش می‌کند حضور نظامی و گسترش و تثبیت پایگاه‌های نظامی خود را در عراق در انتظار و افکار عمومی به اصطلاح قانونی ساخته و از آن کشور به عنوان یک سکوی پرش مطمئن نظامی و «ایستگاه بنزین‌گیری» غنی در جهت پیشبرد پروژه آمریکا (تبدیل مناطق استراتژیک کره خاکی به «حیاط‌های خلوت» امپراطوری آمریکا، یعنی جهانی ساختن «دکترین مونرو»)، استفاده کند. با این‌که در حال حاضر مذاکرات مبنی بر تصویب این توافقنامه از طرف دولت‌های آمریکا و عراق به خاطر اعتراضات و مخالفت‌های افشار مختلف مردم (حتی بخشی از هیئت حاکمه) عراق ظاهرا معوق اعلام گشته و وظیفه پیشبرد عقد و تصویب آن از طرف حاکمان کاخ سفید به رئیس جمهور آینده آمریکا محول گشته است، ولی بررسی مفاد این توافقنامه ما را بیشتر با افق و چشم‌انداز آمریکا در عراق و دیگر کشورهای خاورمیانه به‌ویژه ایران، آشنا می‌سازد.

در این نوشتار بعد از توضیح و تحلیل پاره‌ای از مفاد اصلی توافقنامه، به بررسی چگونگی تضادی که طراحان پروژه جهانی آمریکا با پیشنهاد این توافقنامه امنیتی در عراق و خاورمیانه بیش از پیش دامن زده اند، می‌پردازیم.

### محتوی پاره‌ای از مفاد توافقنامه امنیتی

بررسی محتوی توافقنامه امنیتی به روشنی نشان می‌دهد که پی‌آمدها و تبعات این معاهده اگر در آینده مورد تصویب قرار گرفته و امضاء گردد، نه تنها ماهیتا با هیچ یک از معاهداتی که استعمارگران کهن و نوین در طول دو قرن گذشته بر مردمان و دولت‌های عقب‌نگه داشته‌شده آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین تحمیل می‌کردند، تفاوتی ندارد، بلکه بر خلاف آن معاهدات، حتا به طور رسمی و فرمایشی هم که شده تمامیت ارضی و حاکمیت و حقوق ملی مردم عراق را به رسمیت نمی‌شناسد. باهم نگاهی اجمالی به برخی از مفاد این توافقنامه می‌اندازیم.

۱- سراسر برخی از بندهای این توافقنامه امنیتی، نیروهای نظامی و امنیتی آمریکا حق دارند که با گسترش حضور خود، عراق را به یک پایگاه وسیع و فراگیر در خاورمیانه «بزرگ» در سال‌های آینده تبدیل سازند. از این پایگاه «ایستگاه بنزین‌گیری»، اشغال‌گران آمریکایی (با ایجاد پاسگاه‌ها و نهادهای دیگر نظامی امنیتی) حق خواهند داشت که در آینده نیروی در همسایگی عراق را مورد هدف خود قرار دهند. بر اساس این بندها، توافقنامه نه تنها حقوق و حاکمیت ملی عراق را به رسمیت نمی‌شناسد، بلکه عراق را به‌طور «قانونی» از یک کشور «وابسته» به یک کشور نیمه مستعمره و یا مستعمره نوین («حیاط خلوت آمریکا») میدل می‌سازد. ابعاد پدیده کاپیتولاسیون در این توافقنامه فقط به عرصه‌های نظامی و امنیتی عراق محدود نمی‌شود و شئون دیگر زندگی مردم عراق و حوزه‌های سیاسی و دولتی آن کشور را نیز دستخوش تجاوز و تاراج قرار می‌دهد.

۲- این معاهده مثل معاهدات تحمیلی دوران استعمار کهن و نوین، حتی به دولت عراق و به قوه قضائیه آن حق بازپرسی و بازخواست نیروها و سربازان نظامی و سربازان «پیمانی» را نمی‌دهد. این مصونیت حتی شامل افرادی می‌گردد که کارمندان شرکتهای آمریکایی در عرصه‌های امنیتی، راه و ساختمان، نفت و... هستند.

۳- سدر این معاهده، دولت عراق حق نظارت و کنترل بر آمد و رفت نیروهای متعلق و وابسته به آمریکا، مساحت منطقه تحت سلطه و یا مسیر حرکت آنها را ندارد.

۴- سراسر اساس این معاهده امنیتی، نیروهای نظامی آمریکا حق دارند مراکز نفتی و ویژه منجمه زندان‌های وابسته به خود، برای «حفظ امنیت» در مناطق مختلف عراق احداث کنند. در این زندان‌ها، نیروهای آمریکایی حق دارند که «تهدیدکنندگان امنیت و صلح» عراق و آمریکا و موثفین آنها را زندانی ساخته و این «تهدیدکنندگان» را وادار به «اعتراف»

سازند. ایجاد یک گوانتاناموی خاورمیانه‌ای یکی از مولفه‌های این معاهده است.

۵- طبق مفاد این معاهده، نیروهای ویژه و نظامی آمریکا آزادند که به هر کشوری در همسایگی عراق تحت نام «دفاع از امنیت و صلح جهانی» حمله نموده و آن کشور را هدف میلیتاریسم خود قرار دهند. آنها برای این حرکت خود می‌توانند از نیروهای انسانی، ارضی، آبی و آسمان عراق استفاده کنند.

نکات فوق‌الذکر بخشی از مفاد و بندهای این معاهده امنیتی است که به صورت یک توافقنامه محرمانه از طرف دولت آمریکا به دولت عراق «پیشنهاد» شده است. به قول معروف «آتش آنقدر شور بود که آتش نیز به صدا در آمد». هدف نواستعماری و ماهیت حیاط خلوت ساختن عراق در این توافقنامه به قدری شفاف است که بعد از انتشار بعضی از مفاد و بندهای آن، پذیرش توافقنامه حتی مورد اعتراض و استثنای نوری المالکی و بعضی از اعضای کابینه او قرار گرفت. هیاهوی اینان را نباید به حساب این امر گذاشت که آنها «سرعقل» آمده و احتمالا طرفدار کسب حاکمیت ملی شده‌اند. سهجخواهی و پیشکشی طلبی نوری المالکی از نظام جهانی و سپس پذیرش توافقنامه بعد از جرح و تعدیل سطحی آن یکی از ویژگی‌های نیروها و دولتیان کمپرادور در کشورهای حاشیه‌ای - پیرامونی است که از نظر تاریخی بی‌سابقه و استثنایی نیست. به‌طور مثال، در سال ۱۹۱۹، هیئت حاکمه ایران به رهبری وثوق‌الدوله و همکارانش، به بهانه هراس از «تجزیه» ایران و «گسترش بلشویسم» و برای سرکوب جنبش‌های آزادی‌خواهی در ایران، موقعیت را برای «اتحاد» با انگلستان مناسب شمرده و به پای مذاکره و تصویب قرارداد ۱۹۱۹ ایران - انگلیس رفتند. در آغاز مذاکره، وثوق‌الدوله نخست‌وزیر ایران، نصرت‌الدوله فیروز (وزیر امور خارجه) و مسعود صارم‌الدوله (وزیر مالیه) دقیقا مثل نوری المالکی و همکارانش هیاهو راه انداخته و خواهان جرح و تعدیل در مفاد قرارداد شدند. علارغم هیاهوی وثوق‌الدوله و همکارانش، افشار مختلف مردم آنها را متهم به «ایران‌فروشی» و «بیگانه‌خواهی» ساختند. علت این‌که وثوق‌الدوله و یارانش به این نوع اتهامات معروف گشتند، یک انگ سیاسی یا برجسب نبود، بلکه این بود که آنها بعد از اعتراضات خود هر سه مبلغی «پیشکش» یا رشوه (وثوق‌الدوله ۲۲۰ هزار تومان، نصرت‌الدوله و صارم‌الدوله هر کدام ۱۷۰ هزار تومان) از انگلیس‌ها به پاداشت خدمات خود برای امضاء قرارداد دریافت کردند.

به هر دو سوال اصلی این است که سیاست‌ناظر بر این توافقنامه امنیتی که هنوز به طور رسمی اعلام نشده است، چه اهدافی را در عراق و دیگر کشورهای خاورمیانه و از جمله ایران، دنبال می‌کند؟

### اهداف توافقنامه

بدون تردید اهداف این معاهده را نمی‌توان بدون توجه به پدیده میلیتاریسم در دوره جهانی‌تر شدن سرمایه مورد بررسی قرار داد. نزدیک به سی سال بعد از عروج آمریکا به قدر قدرتی در سطح جهانی (از ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۳) هیئت حاکمه آمریکا اهداف امپریالیستی خود را بدون ضرورتا توسل به میلیتاریسم به نحو موثری پیش می‌برد. در زمان «جنگ سرد» آمریکا بدون استفاده از نیروهای نظامی و بدون توسل به میلیتاریسم موفق شد که با توسل به پروسه کمپرادورسازی و استفاده از محل‌های موثری چون سیا، در متجاوز از بیست کشور، از طریق کودتا دولت‌های ضد امپریالیستی و دموکراتیک را نابود ساخته و دولت‌های کمپرادور متعلق به «بلوک غرب» به سرکردگی آمریکا را، جانشین آنها سازد. در این کودتاها و تغییر رژیم‌ها (از کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲ مطابق با ۱۹ اگوست ۱۹۵۳ در ایران گرفته تا کودتای یازده سپتامبر ۱۹۷۳ در شیلی) آمریکا بدون حمله نظامی و طبعاً بدون دادن تلفات نظامی موفق شد که به اهداف سیاسی و اقتصادی خود دست یابد. بی‌جهت نیست که بعضی از تحلیل‌گران تاریخ سیاسی و از جمله استفان مزاروش، آمریکا را در این دوره یک امپریالیست «غیرارضی محور» محسوب می‌دارند. ولی بعد از فروپاشی و تجزیه شوروی و «بلوک شرق» و پایان دوره جنگ سرد، میلیتاریسم در تاروپود نظام رخنه کرده و بعد از تبدیل به بخشی از سوخت‌وساز رژیم سرمایه، به یک وجه ایدئولوژی رسمی و ابزار رسمی راس نظام در پیشبرد پروژه جهانی آمریکا (جهانی ساختن «دکترین مونرو») میدل شد. در این دوره که از اوایل دهه ۱۹۷۰ به موازات وقوع و ادامه بحران ساختاری نظام سرمایه شروع شده و تا کنون ادامه دارد، آمریکا در هیچ کشوری بدون حمله و اشغال نظامی قادر به جای‌گزینی و تغییر رژیم نگشته و به حق مثل اجداد کهن خود، به یک امپریالیسم «ارضی محور» (البته در سطح جهانی) بقیه در صفحه 9

## \* دیدگاه \*

### آیا مردان می توانند متحد فمینیسم باشند؟

نویسنده: نیگات گاندی\* / برگردان: نریمان رحیمی

مدرسه فمینیستی: "آری، می توانند". نیگات گاندی برای این پاسخ اینطور استدلال می کند: چون فمینیسم فلسفه و جنبشی است برای پایان دادن به تمام شکل های ستمگری، از جمله آن ستمگری که ریشه ی جنسیتی دارد. نیگات گاندی زن فمینیست هندی اضافه می کند که در واقع مردانی که در مورد مسائل جنسیتی حساس هستند باید خیلی نسبت به این جنبش احساس نزدیکی کنند.

هدف این مقاله روشن ساختن این بدفهمی نسبت به فمینیسم است که بر اساس آن فمینیسم بعنوان یک جنبش ضد ازدواج، ضد خانواده و ضد مرد و یک جنبش وارداتی غربی تلقی می شود. مردان هم می توانند فمینیست باشند، زیرا فمینیسم فلسفه و جنبشی است علیه هرگونه اشکال ستمگری، از جمله ستمگری جنسیتی. فمینیسم علیه ازدواج و خانواده نیست بلکه می خواهد این نهادها را از بی عدالتی هایی که در آنها عجين شده اند پاک کند. مردان از جنبش فمینیستی رانده نمی شوند؛ در واقع مردانی که نسبت به مسائل جنسیتی حساس هستند باید خودشان را جزئی از این جنبش بدانند. ک. باسین (K. Bhasin) و ن.س خان (N.S. Khan) فمینیسم را در بستر جغرافیایی جنوب آسیا اینطور تعریف می کنند: "فمینیسم عبارت است از آگاهی نسبت به ستم بر زنان و بهره کشی از آنان در جامعه، در محل کار و در درون خانواده؛ و عمل آگاهانه ی زنان و مردان برای تغییر این وضعیت". بنابراین هر کس که با این فلسفه احساس اشتراک دارد و از تعهد برای پایان دادن به ستم جنسیتی حمایت می کند یک فمینیست است. من می خواهم این تعریف را گسترش بدهم تا ریشه های دیگر ستم را نیز، مانند ستم طبقاتی، ستم سیستم بسته ی کاستی، ستم قومیتی و ستم مذهبی در بر بگیرد؛ شکل های ستم که با ستم جنسیتی در آمیخته هستند. این شکل های ستم روی زندگی مردان هم تاثیر می گذارند اما نه به اندازه ی زنان.

"جنسیت" تنها شامل جنسیت زنان نمی شود. مردان هم موجودات جنسیتی هستند و به صورتی منفی توسط جنسیت مردانه (masculinity) که ساخته و پرداخته ی اجتماع است زیر تاثیر قرار می گیرند. همه ی مردان بطور طبیعی دارای مردانگی مبالغه آمیز (hypermasculine) بصورت تجاوزگری، رقابت جویی و بیگانگی با احساسات نیستند. مردان باید دغدغه ی پایان دادن به ستم بر زنان را داشته باشند چرا که این می تواند راهی باشد برای اعلام نوعی دیگر از مردانگی و کم رنگ کردن مرزهای جنسیتی. لزومی ندارد که مردان و زنان بعنوان دو جنسیت گوناگون، در تقابل با هم قرار داشته باشند. در یک دنیای هماهنگ و هارمونیک، اضمحلال جنسیت های دوگانه که برای توصیف مردان و زنان بکار می روند، می تواند راه را برای دنیایی برای تکثر جنسیتی هموار کند. دنیایی که در آن سایه روشن ها و انواع متفاوتی از مردانگی و زنانگی شکوفا شود و مورد پذیرش قرار بگیرد. آیا همه ی اینها غیر طبیعی و مایه ی آشوب و هرج و مرج است؟ به همه ی اینها بعنوان دوباره تعریف کردن آن چیزی نگاه کنید که امروز به صورت زیستی و بیولوژیک طبیعی تلقی می شوند. پذیرش دنیایی با جنسیت های متکثر موجب داشتن دنیایی می شود با ثبات بیشتر، صلح آمیز تر و بهتر در مقایسه با دنیایی که در آن فقط با دو جنسیت کاملا ثابت و جدا از هم سر و کار داریم. این امر می تواند باعث شود تا زنان و مردان رها شوند از اجرای نقش های دوگانه ی جنسیتی که بطور ثابت تعریف شده اند و بی نهایت مخرب هستند. فمینیسم ساختار جنسیت دوگانه را به چالش می کشد. فمینیسم تشویق می کند آزادی از محدودیت هایی را که مردان و زنان بخاطر اجبار در اجرای نقش های جنسیتی شان دارند. این وضعیت و موقعیت اجتماعی زن و مرد است، و نه بیولوژیک و زیست شناختی، که مرد را بعنوان فراهم آورنده ی زندگی زن و زن را بصورت وابسته به مرد در می آورد.

صرفه تایید وجود نابرابری برای پایان دادن به نابرابری کافی نیست. تصدیق باید با کنش همراه شود. پائلو فریه (Paulo Freire) در کتاب اش به نام "پداگوژی ستمدیده" (Pedagogy of the Oppressed)، اتحاد با ستم دیده گان را بصورت کنشی از روی عشق تعریف می کند. او آنهایی را که در طول تاریخ نقش ستم گران را داشته اند مخاطب قرار می دهد و می گوید: "خردمندانه کردن گناهان از طریق رفتار پدرسالارانه با ستم دیدگان و قراردادن ستم دیدگان در یک وضعیت عدم استقلال و وابستگی نشانه ی اتحاد با آنان نیست. ستمگر آن وقتی متحد ستمدیده است که به ستمدیدگان نه بعنوان یک مقوله ی مجرد بلکه بعنوان افرادی بنگرد که

نسبت به آنها بی عدالتی کرده است - وقتی که او به جای ژست های خیرخواهانه، احساساتی و فردگرایانه بتواند ریسک کنش از روی عشق را بپذیرد."

کنش از روی عشق، نه کنشی منفعلانه بلکه تعهدی مسئولانه و از روی شوق برای تغییر است. این کافی نیست که مردان بگویند که آنها شخصا مسئول ستم نسبت زنان نیستند. این یک کنش منفعلانه است. هر بار که به زنی اجازه ی کسب شخصیت او داده نشود، هر بار که زنی بخاطر زن بودن اش مورد سوء استفاده و آزار قرار بگیرد - کتک بخورد، زنده زنده سوزانده شود، مورد تجاوز قرار بگیرد، دچار نقص عضو شود یا اینکه بخاطر جنین دختر بودن سقط شود- و مردان خوش نیت از این موضوع ها روی بگردانند، آن مردان خواه نا خواه در امر ستم بر زنان شرکت داشته اند. چرا که سکوت در مقابل ستم، شکلی از شرکت در ستمگری است. چرا که بی اهمیت شمردن ستم، شکلی از شرکت در ستمگری است. و همچنین بی تفاوتی و لاقیدی نسبت به ستم. نه سکوت، نه بی تفاوتی و نه بی اهمیت شمردن هیچکدام کنشی مبتنی بر عشق نیستند.

#### تاثیر در جنوب آسیا

سکوت، بی اهمیت شمردن و بی تفاوتی در برابر ستم به زنان، نشانه هایی از تمایل به حفظ وضع کنونی و عدم تغییر آن هستند. هنگامی که مردان ستمدیدگی زنان را بعنوان موضوعی بی اهمیت به کناری می گذارند، یا وقتی وضعیت زنان را فقط مربوط به خود زنان می دانند، آنها در واقع از ادامه ی ستمگری هواداری می کنند بخاطر اینکه درگیر شدن خودشان را در این موضوع خطری می بینند در جهت از دست دادن موقعیت ممتازی که اکنون از آن برخوردار هستند. گزارش محبوب الحق «پیشرفت انسان در جنوب آسیا» (سال 2000) هشدار می دهد که که «پیشرفت انسان» اگر هنوز جنسیتی نشده باشد، اما بطور جدی در خطر است". این به آن معنی است که اگر موضوع نابرابری جنسیتی بصورت یک سیاست فوری و ارجح در نظر گرفته نشود، آسیای جنوبی همچنان بعنوان یکی از فقیرترین، ضعیف ترین، بی سوادترین و بی توجه ترین مناطق به موضوع جنسیت باقی خواهد ماند. موقعیت فرودست بودن زنان می تواند موجب از میان رفتن پیشرفت کشورهای جنوب آسیا شود.

#### مردان بعنوان همراهان

مردان طرفدار فمینیسم بعنوان همراهان متحد با زنان، برای پیشبرد برابری زنان چه می توانند بکنند؟ بعنوان متحدان زنان ستمدیده، مردان طرفدار فمینیسم باید بطور فعال در مسائل سیاسی درگیر شوند. فمینیست ها معتقدند که تغییرات مهم سیاسی از خانه آغاز می شوند. بگذارید نگاهی به موضوع تقسیم کار در خانه بیاندازیم. کار خانگی بعنوان کار شناخته نشده است چرا که کار خانگی، کاری است بدون مزد که توسط زنان انجام می شود.

یک مرد طرفدار فمینیسم نمی تواند انتظار داشته باشد که مسئولیت خانه داری و نگهداری بچه ها کاملا بر عهده ی زن باشد. کار خانگی کاری است که باید برای گذران زندگی خانوادگی انجام شود. این نوع کار، تنها کار زنان نیست. اتحاد فعال عبارت از این است که مردان طرفدار فمینیسم بطور کامل در تقسیم کار خانه شرکت کنند. همچنین این موضوع را بعنوان یک ایده آل در میان دیگر مردان ترویج دهند. دلسوزی منفعلانه فقط عبارت است از احساس تاسف برای همسری که بیشتر از توانایی خودش کار می کند، و یا در بهترین حالت توصیه به همسرش برای استخدام یک کارگر خانگی.

فرانسیز کندال (Frances Kendall) در مقاله اش با عنوان "چگونه شخصی با موقعیت ممتاز می تواند یک متحد باشد"، لیستی از کارهایی که متحدان ستمدیدگان باید انجام بدهند ارائه می کند. او راه های ساده ای را ارائه می کند که متحدان می توانند با استفاده از آن راه ها دربارۀ ی امتیازهای خودشان و اثرات آن امتیازها روی زندگی کسانی که از آن امتیازها محروم اند قضاوت کنند. یک متحد این سوال را مطرح می کند که زندگی او چه تفاوتی با اکنون داشت اگر جنسیت او مرد نبود؟ چگونه امتیازهای مردانه ی او مانند سپری در برابر بی عدالتی ها عمل می کنند؟ چگونه نبود آن امتیازها فرصت ها و امکانات را برای پیشرفت زنان از آنها می گیرد؟ چگونه او بعنوان یک متحد می تواند خودش را در جهت مسائل زنان قرار دهد؟

این به معنی شکستن سکوت وفادارانه ی او نسبت به مردان دیگر است. کندال اصرار دارد که شکستن پیمان های متحدانه با دیگر اعضای گروه خود (مردان) مهم است چرا که "این برای کسانی که خود را در جهت بقیه در صفحه 5

## کانون نویسندگان ایران اعلام کرد:

### ۱۳ آذر، روز مبارزه با سانسور

## دستگیری 14 هزار کارگر افغانی در تهران

فرمانده انتظامی تهران بزرگ با رد اظهارات مدیر کل اتباع خارجی وزارت کار و امور اجتماعی از دستگیری 14 هزار و 700 تبعه افغانی طی هفت ماه گذشته خبر داد.

فرمانده انتظامی تهران بزرگ در گفتگو با مهر عنوان کرد: پلیس در هر کجا اتباع غیر مجاز را ببیند بلافاصله آنها را دستگیر و به معاونت امور اتباع بیگانه تحویل می دهد و وضعی اگر هست باید در جایی خارج از ناجا مورد بررسی قرار گیرد.

سرتیپ عزیزالله رجب زاده افزود: فرماندهی انتظامی تهران بزرگ طی هفت ماه گذشته تعداد 14 هزار و 743 نفر از اتباع افغانی را دستگیر کرده است که از این تعداد 12 هزار و 141 نفر به علت حضور غیر مجاز از کشور اخراج شدند.

چندی پیش مدیر کل اتباع خارجی وزارت کار و امور اجتماعی از همکاری ضعیف پلیس و وزارت کشور در اخراج نیروی کار غیر مجاز خارجی از کشور انتقاد کرده و گفته بود: متأسفانه طرح اخراج اتباع خارجی که عموماً مربوط به کشور افغانستان است تا کنون توسط پلیس و وزارت کشور عملی نشده است.

محمدرضا صالحی مرام درباره برنامه ریزی قبلی برای اخراج نیروی کار خارجی از ابتدای مهر ماه سال جاری گفت: اخراج نیروی کار غیرمجاز خارجی بر عهده ما نیست و وزارت کشور به همراه پلیس باید این وظیفه را انجام دهند.

فرمانده انتظامی تهران بزرگ با رد اظهار مدیرکل اتباع خارجی وزارت کار و امور اجتماعی به مهر گفت: پلیس تهران بزرگ برابر آمار اعلام شده اقدام به دستگیری اتباع غیرمجاز افغانی می کند و گفته معاون وزیر کار مینی بر همکاری ضعیف نیروی انتظامی در جمع آوری این افراد غیر قابل قبول است.

سرتیپ رجب زاده درباره روند اخراج اتباع غیر مجاز افغانی گفت: پلیس برابر قانون این افراد را جمع آوری می کند اما برخی مسئولان در اخراج این افراد در بعضی از زمانها کوتاهی می کنند.

بنا به گفته کل اتباع خارجی وزارت کار و امور اجتماعی بیش از 2 میلیون نفر از اتباع خارجی غیر مجاز از افغانستان در بازار کار ایران فعال هستند.

#### شش میلیون نفر در ایران حاشیه نشین هستند

براساس گزارش خبرگزاری حکومتی مهر، شش میلیون نفر در ایران حاشیه نشین هستند. براساس این گزارش و به نقل از محمد حسین اژدری یکی از شرکت کننده گان در همایشی دولتی در این رابطه، حاشیه نشینان در ۷۰ شهر ایران سکونت دارند و ۲۰ درصد از جمعیت شهرنشین در ایران را شامل می شوند.

افزایش روز به روز حاشیه نشینان یکی از تبعات گسترش هر چه بیشتر فقر میباشد که یکی از آنها گران شدن بی رویه قیمت مسکن است.

در اثر سیاست های دولت های حاکم در جمهوری اسلامی، قیمت مسکن هر ساله با جهش های وحشتناک روبرو بوده است.

در دوره ی ریاست احمدی نژاد، قیمت مسکن در طول سه سال بیش از سه برابر افزایش قیمت داشته است. برگرفته از: کمیته پیگیری تشکل های آزاد کارگری

## چهار فعال سیاسی کرد به اعدام و زندان محکوم شدند

به نام آزادی

روستای هندوان از توابع شهر خوی استان آذربایجان غربی در حدود هفت ماه پیش صحنه درگیری پارتیزانهای حزب حیات آزاد کردستان (پژاک) و نیروهای سپاه پاسداران بوده است.

پس از پایان درگیریهای مذکور نیروهای امنیتی تعدادی از اهالی روستای هندوان را به اتهام همکاری با حزب مذکور بازداشت می نمایند.

پنج دختر و تعدادی از جوانان روستا به نامهای حسین یاسمنی، فصیح یاسمنی، فهیم رضا زاده منجمله این بازداشت شدگان بوده اند.

نامبردهگان به بازداشتگاه اداره اطلاعات شهر خوی منتقل و تحت فشارهای روحی و جسمی قرار گرفتند.

پس از طی پروسه تحقیقات و بازداشت، آقایان فصیح یاسمنی به اعدام، حسین یاسمنی (پدر آقای فصیح یاسمنی) به دو سال حبس تعزیری و فهیم رضا زاده به 15 سال حبس تعزیری توأم با تبعید محکوم گردیدند.

احکام صادره با قید فوریت در دادگاههای تجدید نظر استان و دیوان عالی کشور تائید و در روز جاری به متهمان ابلاغ گردید. همچنین به خانواده آقای یاسمنی به صورت غیررسمی اعلام گردیده است حکم اعدام فصیح یاسمنی در طی روزهای آتی به اجرا در خواهد آمد.

همچنین در گزارشی دیگر از ماکو آمده است حکم اعدام صادره برای فعال سیاسی اهل ماکو به نام رستم ارکیا به تائید دیوان عالی کشور رسیده است، آقای ارکیا از فعالان سیاسی این شهر می باشد که از

چندی پیش در زندان مرکزی این شهر به سر می برد. اتهام نامبرده نیز عضویت در حزب مذکور اعلام گردیده است. وی فاقد وکیل مدافع بوده

است. مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران 87/8/ 26

آزادی اندیشه و بیان حق طبیعی هر انسانیست، زیرا به طور طبیعی هر انسانی می اندیشد و هیچ دلیل طبیعی نیز برای جلوگیری از بیان اندیشه ای او وجود ندارد. آن چه موجب سلب این حق از انسانی می شود، منافع نظامهایی است که برای تداوم خود در صدد حذف اندیشه ای مخالف برمی آیند. به این ترتیب اکنون این حق طبیعی کم و بیش در سراسر جهان- گیریم به درجات مختلف- از سوی مراجع قدرت از افراد انسان سلب می شود. اما سلب آزادی بیان تنها با توقیف کتابها، نشریات و روزنامهها یا جلوگیری از نشر و پخش آثار نویسندگان و اندیشمندان صورت نمی گیرد. حذف فیزیکی صاحبان قلم و اندیشه و تعقیب و آزار آنان نیز شکل دیگری از سرکوب آزادی بیان است. هر ساله صدها اندیشمند، نویسنده و روزنامه نگار تنها به دلیل انتشار اندیشهها و عقاید خود یا کوشش برای بیان و افشای واقعیت های اجتماعی به قتل می رسند، به زندان می افتند، یا به شکل های دیگر تحت فشار و تعقیب قرار می گیرند.

بنا به آمار گزارشگران بدون مرز، فقط در سال ۲۰۰۶، ۹۵ روزنامه نگار کشته و ۱۳۵ نفر زندانی شده اند. در مورد نویسندگان و اندیشمندی که صرفاً به دلیل ابراز عقاید و بیان اندیشه های خود کشته یا زندانی شده اند آماری در اختیار نداریم، اما پیوسته شاهد اخبار پراکنده از این دست نیز هستیم.

اما وضع ایران از بیشتر کشورهایی که در آن ها آزادی اندیشه و بیان سلب می شود، وخیمتر است. البته جامعه ایران و به ویژه نویسندگان و هنرمندان آن سالهاست که با پدیده ی سانسور دست به گریبان اند؛ اما ظرف دو سه سال اخیر این پدیده چنان دامنه ی گسترده ای یافته است که جز قلع و قمع فرهنگی نامی بر آن نمی توان نهاد. انبوه کتابهایی که ماهها و سالها در انتظار اخذ مجوز در ساختمان ارشاد بر روی هم انباشته می شوند گواه این مدعاست، و این در حالیست که متولیان سانسور مطالب بسیاری از کتابهایی را هم که اجازه انتشار می یابند دستکاری و در آن ها اعمال نظر می کنند. علاوه بر این، سینما، تئاتر، موسیقی، وبلاگ نویسی، سایت های اینترنتی و دیگر عرصه های اندیشه و بیان نیز از این دست اندازی ها که هر روز شدیدتر می شود در امان نیستند.

مجموع این شرایط معنایی جز سرکوب خلاقیت و ممانعت از ابراز وجود نویسندگان و هنرمندان ندارد. دستگاه سانسور در حقیقت نه کلمه و تصویر، بلکه خودانگیختگی و ابراز آن را که حق طبیعی هر انسانیست سلاخی می کند و به این ترتیب حق جامعه را برای برخورداری از ادبیات و هنر غیرحکومتی و پیشرو لگدمال می سازد.

کانون نویسندگان ایران که دو تن از چهره های برجسته آن، محمد مختاری و محمدجعفر پوینده، در سال های اخیر در راه آزادی اندیشه و بیان جان باخته اند، به پیروی از اصول مندرج در منشور خود، در برابر این موج رو به گسترش سانسور که بسیاری از نویسندگان و هنرمندان را در عمل خانه نشین کرده و آثار آنان را در محاق فرو برده است، اعتراض و انزجار خود را اعلام می کند.

در همین راستا، کمیته مبارزه با سانسور کانون روز ۱۳ آذر را به یاد جانباختگان آذرماه ۷۷ به عنوان روز مبارزه با سانسور اعلام و از نویسندگان و هنرمندان در داخل و خارج کشور می خواهد تا صدای اعتراض خود را با صدای ما درآمیزند. باشد که روزی سایه سنگین سانسور از سر ادبیات و هنر برداشته شود.

نویسندگان و هنرمندان در ایران و جهان!  
اتحادیه های نویسندگان!

انجمن های قلم در سراسر جهان!

شما را فرا می خوانیم تا ضمن به رسمیت شناختن این روز، از حرکت ما در مبارزه با سانسور به هر طریق ممکن حمایت کنید.

کمیته مبارزه با سانسور

کانون نویسندگان ایران

۲۲ آبان ۱۳۸۷